

دکتر محمد هادی سمتی*

نظریه بسیج منابع و انقلاب اسلامی ایران

چکیده: دانش پژوهان و سیاستگذاران هنوز می‌کوشند تحولات انقلابی غیر منتظره در ایران را درک کنند. این مقاله کوششی است برای تبیین انقلاب اسلامی ایران که در آن مدل بسیج منابع چارلز تیلی استفاده شده است. این مدل «تبیین علی» را که در جستجوی تأثیرات نیروهای ساختاری بلندمدت است، در کنار تبیین «معطوف به هدف» قرار می‌دهد که در صدد بررسی کنش جمعی آگاهانه و عقلانی است. در بخش نخست، فرایندهای دولت سازی و نوسازی را در ایران، به عنوان تغییر ساختاری اصلی‌ای که راه را برای ظهور گروه‌های مبارز مدعی قدرت هموار کرد، مورد بررسی قرار می‌دهیم و در بخش دوم، به بسیج چالشگران اصلی، یعنی روحانیون، روشنفکران، طبقه متوسط جدید، بازاریان، و طبقه کارگر صنعتی، می‌پردازیم. علاوه بر این، قدرت تبیینی پارادایم بسیج منابع و تعدیلهایی را که لازم است برای درک ویژگیهای خاص انقلاب اسلامی در این الگو صورت گیرد، مورد بررسی قرار خواهیم داد.

مقدمه

عموماً در این مورد توافق وجود دارد که واژه انقلاب به گونه‌ای که ما امروزه آن را در علوم اجتماعی به کار می‌بریم نخست در مورد انقلاب فرانسه و تأثیرات عمیق آن بر تاریخ اروپا مورد استفاده قرار گرفته است.^(۱) از آن زمان تا به امروز دانش پژوهان در مورد معنای این اصطلاح اختلاف نظر داشته‌اند. انقلاب دقیقاً چیست؟ چگونه می‌توان مجموعه‌ای از معیارها را تدوین کرد تا به واسطه آنها بتوان در صورت مشاهده یک

* استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

انقلاب، آن را تشخیص داد؟ به نظر من اختلاف نظر هم هنجاری است و هم نظری. این اختلاف نظر چیزی بیش از یک عدم توافق معنا شناختی تلاشهای رقیب برای اقناع ذهنی در علوم اجتماعی است. مفهوم انقلاب به سهولت، مستقیماً یا به شکلی غیر مستقیم، در ورای مرزهای علمی در گفتمانهای هنجاری جا می‌گیرد. همان‌گونه که دان، البته به شکلی مبالغه آمیز، می‌گوید:

آنچه باید مورد تأکید قرار گیرد این است که پذیرش هر نظریه‌ای در مورد معنای انقلاب - و همیشه هم ممکن نیست مشخص کنیم که چه رویدادهایی انقلاب را شکل می‌دهند... مگر آنکه در مورد معنای انقلاب، نظریه‌ای را مفروض داشته باشیم - به معنای داشتن موضعی سیاسی است. نظریه‌های انقلابی، چه موافق انقلاب و چه مخالف با آن، کبری قضیه را در طیف وسیعی از قیاسهای منطقی سیاسی بسیار مهم تشکیل می‌دهند. برای کسانی که در جهان واقعی زندگی می‌کنند، مطالعه انقلاب، فارغ از ارزشها منطقاً ناممکن است.^(۲)

اما ماهیت ارزشی واژه مانع از آن نمی‌شود که مشارکت کنندگان در گفت‌وگوهای جاری بکوشند ویژگیهای تعریفی معنادار (و هر چند ناگزیر بحث‌انگیز) را که برای پژوهشگران مفید واقع می‌شود گرد آورند. دان اثر خود را در اوایل دهه ۱۹۷۰ نوشت؛ یعنی، زمانی که هنوز آثار علمی گسترده در مورد انقلاب که می‌کوشند حتی الامکان در مطالعه انقلاب اصول مربوط به علوم اجتماعی رها از ارزش (value-free) را رعایت کنند منتشر نشده بودند. اما اینکه در چاپ بعدی کتاب **انقلابهای مدرن**، در سال ۱۹۸۹، نیز با همان شدت و حدت موضع اولیه خود را مطرح می‌کند دیگر چندان قابل توجیه نیست. بسیاری از اندیشه‌مندان از جمله زاگورین با موضع دان مخالف‌اند. زاگورین می‌نویسد:

نتیجه‌گیری کلی روش شناختی که به آن می‌رسیم این است که پدیده انقلاب در صورت امکان باید به عنوان مقوله توصیفی بیطرف و فارغ از تعصبات ایدئولوژیکی تعریف شود والا برخی از ویژگیهای جوهری یا اشکال پدیداری آن به شکلی دلخواهانه از بحث بیرون خواهند ماند.^(۳)

نفوذ رگه‌های ایدئولوژیک یا باورهای ارزشی^(۴) در مفهوم‌بندی انقلاب به اشکال مختلف متجلی می‌شود که چشمگیرترین آنها تلاش برای تحمیل مفاهیم ازپیش

پنداشته شده‌ای نظیر «حق» و «باطل»، و «عدالت» و «بی عدالتی» است. این امر تلاش‌های ما برای درک انقلاب را به گونه‌ای که واقعاً بوده است، دشوارتر می‌سازد. البته این مسأله برای عمل انقلابی بی‌معنا است. انقلابیون برداشته‌های روشنی از طرح‌های ایدئولوژیک خود، بویژه در دوران پس از انقلاب، دارند. مرز میان انقلاب و ضد انقلاب، حق و باطل، و عدالت و بی‌عدالتی از نظر آنها بسیار روشن‌تر است تا از نظر مورخان یا جامعه‌شناسان انقلاب که بیشتر دل مشغول نیل به اطمینان تحلیلی هستند.^(۵) اگر چه ممکن است از توجه به ایدئولوژی به عنوان بخشی از شمای تعریفی احساس آرامش کنیم یا خود را مکلف به آن بدانیم، اما حکم صادر کردن در مورد رویدادهای مشابه، واقعیت تاریخی آنها را تغییر نمی‌دهد.

علاوه بر سر درگمی هنجاری در مورد مفهوم انقلاب، بیشتر ناظران در تعریف خود از انقلاب شروطی را مطرح می‌کنند که بدون وجود آنها نمی‌توان یک رویداد را انقلاب تلقی کرد. با نگاهی به طیف مطالعات انجام شده در مورد انقلاب به تنوع رهیافته‌ها، نظریه‌ها، و مفاهیم ارایه شده پی می‌بریم. چارچوب‌های نظری مطرح شده هر کدام از زاویه‌ای خاص به توضیح علل وقوع انقلابها پرداخته‌اند و در مجموع، ذخیره با ارزشی در فهم پدیده بسیار پیچیده‌ای به نام انقلاب را به علوم اجتماعی عرضه داشته‌اند. با توجه به تعاریف و نظریات مختلف، کدام نظریه در تبیین انقلاب اسلامی ایران تواناتر است؟ به عبارت دیگر، کدام نظریه در ارایه تصویری روشن‌تر از عوامل و نیروهای مؤثر در شکل‌گیری انقلاب موفق‌تر است؟

انقلاب اسلامی ایران به عنوان یک پدیده انقلابی متحول‌کننده، مناقشات جدیدی را در بین انقلابیون و دانشمندان علوم اجتماعی دامن زده است. سقوط ناگهانی دولت قوی ایران در بهمن ۱۳۵۷ توسط یک جنبش انقلابی توده‌ای متشکل از طبقات اجتماعی مختلف و با اتکا بر مذهب سؤالات روش‌شناختی و نظری مهمی را برای پژوهشگران انقلاب مطرح کرده است. در این مقاله سعی خواهیم کرد انقلاب ایران را در بستر درازمدت تاریخی و ساختاری‌اش قرار دهیم و در ضمن بطور همزمان بر تأثیر کنش عمدی و آگاهانه ایدئولوژیک افراد تأکید کنیم. بدین منظور از چارچوب بسیج منابع چارلز تیلی استفاده می‌نماییم و توانایی آن را در تبیین انقلاب ایران ارزیابی می‌کنیم.

اعتقاد نگارنده بر این است که مدل چارلز تیلی ما را قادر می‌سازد که بیش از دیگر نظریات به رابطه متقابل بین ساختار و کارگزار (agency) در تحول انقلابی پردازیم و آن را در مرکز تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

چارلز تیلی و بسیج منابع

نزدیک به سه دهه است که چارلز تیلی به سبب مساعی‌اش در جهت ایجاد سازش میان ساختار و کارگزار در فرایند انقلابی احترام پژوهشگران را برانگیخته است. کنش جمعی، که همکاری افراد با یکدیگر در تعقیب منافع مشترک تعریف می‌شود^(۶)، کانون پژوهش او را تشکیل می‌دهد. انقلاب از جمله کنشهای جمعی یا گروهی است. تحلیل کنش گروهی هدفمند به منظور درک درست تلاشهای انسان برای تغییر جهان از اهمیت زیادی برخوردار است. با وجود این، کنش در چارچوبی ساختاری و نهادی شکل می‌گیرد که تأثیری محدود کننده بر اراده گرایی (voluntarism) فرد یا بازیگران جمعی دارد. نظریه پردازان در مورد تعامل دیالکتیکی میان ساختار و کارگزار مسأله ساده‌ای نیست. تیلی می‌کوشد با تحلیل دو بعدی خود «تبیین علی» (causal explanation) را، که آثار عوامل ساختاری بلند مدت مهم را دنبال می‌کند، در کنار «تبیین معطوف به هدف» (purposive explanation) قرار دهد که دلایل بنیادینی را تحلیل می‌کند که نشان می‌دهند چرا گروهها برای بسیج منابع خود دست به گزینش می‌زنند و در فرایند انقلاب مشارکت می‌کنند.^(۷) چنین هم‌نهادی (synthesis) به تیلی اجازه می‌دهد به بررسی نقش فرایندهای اصلی تغییر تاریخی (برای مثال دولت سازی و گسترش سرمایه‌داری) در توانایی بسیج واحدهای جمعی پردازد. آنچه در سراسر طرح تیلی به چشم می‌خورد این دو ستون چند علیتی است (البته تأکید وی بیشتر بر بعد کنش است تا ساختار).

او با بیان سمت‌گیری کلی نظری خود، رهیافت‌اش را روشن‌تر می‌سازد. به گفته خودش طرح او «به شدت ضد دورکهایمی و قطعاً متأثر از مارکسیسم است که گاه با نظر مساعد نسبت به وبر می‌نگرد و گاه بر میل تکیه می‌کند.»^(۸) تقریری سیاسی (political version) از مدل تعارض مارکس همراه با برداشت میل از عقلانیت کنش

جمعی که در خدمت برداشت و بر از دولت سازی و دیوان سالاری کردن (bureaucratization) قرار می‌گیرد هسته نظری کار تیلی را تشکیل می‌دهد. همچنین کل طرح، اعتقاد او «به بی‌فایده بودن دورکهایم»^(۹) را منعکس می‌کند. کنش جمعی در درون این چارچوب نظری محصول تعاملات رقابت آمیز گروه‌هایی است که برای کسب قدرت رقابت می‌کنند. این فرایند در چارچوبی انتزاعی ترسیم می‌شود که مدل جامعه سیاسی (polity model) نام دارد. او هر جمعیتی را به حکومت، اعضای جامعه سیاسی، و چالشگران (challengers) یا ائتلافی از چالشگران که به طرح دعاوی خود می‌پردازند، تقسیم می‌کند.^(۱۰) حکومت به سبب انحصار منابع اجبار و هنجار، می‌کوشد مانع از ورود چالشگران به جامعه سیاسی شود و دسترسی کم هزینه اعضای جامعه سیاسی را تسهیل کند؛ به عبارت دیگر، این مشارکت کنندگان پیوسته منابع جمعی خود را برای ورود به جامعه سیاسی یا ماندن در آن بسیج می‌کنند.

هر فرد بازیگر چگونه منابع خود را برای تأثیر گذاشتن بر جامعه سیاسی بسیج می‌کند؟ پاسخ، «مدل بسیج» بی‌زمانی است که تیلی در هر نقطه از زمان، کنش جمعی هر گروه را از طریق آن نشان می‌دهد.^(۱۱) مؤلفه‌های اصلی مدل عبارتند از: منافع، تشکیلات، بسیج، عمل جمعی و فرصت (opportunity) که خود شامل سه عنصر است: قدرت، سرکوب و فرصت/تهدید.^(۱۲) او منافع را به عنوان «امتیازات و هزینه‌های مشترکی» تعریف می‌کند که «معمولاً به عنوان پیامد تعاملات مختلف ممکن با سایر جمعیتها به یک جمعیت تعلق دارند»؛ تشکیلات عبارت است از «میزان هویت مشترک و ساختار متحد کننده افراد یک جمعیت»؛ بسیج، «میزان منابع تحت نظارت گروه مبارز یا مدعی (contender) است»؛ کنش جمعی به عنوان «میزان کنش مشترک مدعیان قدرت در تعقیب اهداف مشترک» تعریف می‌شود و فرصت عبارت است از «رابطه میان منافع جمعیت و وضعیت موجود جهان اطراف آن».^(۱۳) این مدل پایه توضیح می‌دهد که چگونه گروه‌های مبارزی که بر سر قدرت رقابت می‌کنند، یعنی اعضا یا چالشگران، در اشکال مختلف کنش جمعی - که انقلاب یکی از آنهاست - درگیر می‌شوند.

تیلی میان وضعیت انقلابی (revolutionary situation) و نتیجه انقلاب

(revolutionary outcome) تمایز قایل می‌شود و می‌کوشد برای هر یک از این دو، مجموعه‌ای از عوامل علی را مشخص کند. به نظر او «حاکمیت چندگانه ویژگی شاخص وضعیت انقلابی است. این وضعیت وقتی حادث می‌شود که یک حکومت، که قبلاً تحت کنترل جامعه سیاسی واحد و حاکمی بوده است، با دعاوی مانعة‌الجمع رقیب و مؤثری از سوی دو یا چند جامعه سیاسی متمایز روبه‌رو شود».^(۱۴) تیلی در ادامه سه «علت قریب» وضعیت انقلابی را به شکلی نظام یافته بیان می‌کند.^(۱۵) «ظهور گروه مبارز یا ائتلافی از مبارزان که دعاوی بدیل خود را در مورد کنترل انحصاری حکومت بیان می‌کنند»، راه را برای ظهور وضعیت انقلابی هموار می‌کند. دوم، «تعهد بخش چشمگیری از جمعیت به این دعاوی» برای معتبر و واقعی ساختن این دعاوی در شرایطی که انحصار جامعه سیاسی موجود در مورد منابع به تدریج کاهش می‌یابد، ضروری است.^(۱۶) بی‌تردید میزان تعهد باید فراتر از اعلام مواضع باشد و تلاش برای تحقق باورهای اعلام شده را نیز شامل شود. اینها، به علاوه عدم توفیق دستگاه اجبار دولت در سرکوب جامعه سیاسی بدیل، ترکیب مطلوبی را فراهم می‌آورند که به ظهور وضعیت انقلابی می‌انجامد.

مجموعه علی دوم بطور خاص به نتیجه انقلاب مربوط می‌شود. تیلی می‌نویسد: «نتیجه انقلاب به این معنا است که مجموعه‌ای از صاحبان قدرت جانشین مجموعه‌ای دیگر شوند».^(۱۷) سرانجام، سه «علت قریب» نتیجه انقلاب عبارتند از: (۱) وجود وضعیت انقلابی، حاکمیت چندگانه؛ (۲) ائتلافهای انقلابی میان چالشگران و اعضای جامعه سیاسی؛ (۳) کنترل ائتلاف انقلابی بر میزان قابل توجهی از دستگاههای اجبار.^(۱۸) واژه «قریب» از لحاظ زمانی، دوره کوتاه مدت و میان مدتی را شامل می‌شود که عملکرد پویای عوامل علی باید طی آن تحلیل شود. هر قدر وضعیت انقلابی گسترده‌تر باشد، نتیجه انقلاب (یعنی انتقال قدرت) نیز گسترده‌تر خواهد بود. به نظر می‌رسد که توجه تیلی به میزان انتقال قدرت حاکی از آن باشد که تغییرات ساختاری آتی تابع میزان تغییر در ساختار قدرت است.^(۱۹)

کاربرد نظریه بسیج منابع در مورد انقلاب اسلامی ایران

کاربست نظریه تیلی در مورد انقلاب اسلامی ایران طی دو بخش کلی انجام خواهد گرفت. نخست به تأثیر فرایندها و ساختارهای کلان یعنی دولت سازی و نوسازی در ایران می‌پردازیم در این بخش که همان تبیین علی است ظهور و تثبیت سرمایه‌داری دولتی تحصیلدار (rentier)^(۲۰) در ایران را بررسی می‌کنیم. این عوامل ساختاری خودبه‌خود باعث به وجود آمدن انقلابهای اجتماعی و بی‌ثباتیهای سیاسی نمی‌شوند. آنها با دگرگون ساختن موقعیت اجتماعی - سیاسی، منابع و قدرت گروههای مدعی امکان بسیج سیاسی را در برخورد با قدرت موجود فراهم می‌کنند. در بخش دوم که عمده بحث متمرکز در آن می‌شود، فرایند کنش جمعی گروههای منازعه‌گر و چگونگی جابجایی قدرت را بررسی می‌کنیم.

تحکیم سرمایه‌داری دولتی رانتیه (۱۳۵۷-۱۳۴۲)

حال پس از نظری اجمالی به مبانی نظریه بسیج منابع میزان تعمیم پذیری آن را در مورد انقلاب اسلامی ایران بررسی کنیم. در تبیین علی مهمترین متغیری که باید بررسی شود دولت سازی و نوسازی در ایران است. از نگاه کلان و ساختاری، شکل نوسازی و ظهور دولت مدرن و تأثیرات بسیار مهم آن در عرصه‌های مختلف حیات اجتماعی از اهمیت بسیاری برخوردار است. این عوامل علی بلندمدت که ارزش تبیینی چشمگیری در مورد ایران دارند، راه را برای تبدیل نارضایتی از دولت به کنش جمعی هموار کردند. شاید سالهای ۱۳۴۲-۱۳۵۷ مهمترین مقطع در فرایند توسعه ایران باشد زیرا دولت طی آن نقش مهمتری به عهده گرفت و به نحو چشمگیری در شکل دادن به صورت بندی اجتماعی مؤثر واقع شد.

اولویت نخست به اصلاحات ارضی داده شد که قانون آن را مجلس در سال ۱۳۴۱ به تصویب رسانده بود. قانون اصلاحات ارضی، حتی اگر بتوان برای آن برخی نیات ترقی خواهانه قائل شد، در اصل اهداف اقتصادی و سیاسی خاصی را دنبال می‌کرد. در بعد سیاسی، دولت ریشه‌کن ساختن طبقه سنتی زمیندار در روستاها و نیز خنثی

کردن احتمال بروز شورشهای دهقانی را از طریق پاسخگویی به برخی از تقاضاهای آنها مدنظر داشت. عدم وجود دهقانان انقلابی نباید ما را گمراه کند و به این نتیجه برساند که دولت کاملاً موفق بود. شاید اشتیاق اولیه دهقانان را بتوان نشانه‌ای دال بر موفقیت نسبی رژیم تلقی کرد، اما باید گفت که در مورد هدف سیاسی نخست، اقدامات دولت با توفیق بیشتری قرین بود زیرا تشکل خانواده‌های زمیندار به عنوان یک طبقه قدرتمند را از بین برد و بدین ترتیب طبقه سنتی زمیندار را از هم گسست. (۲۱)

اهداف اصلاحات ارضی در بعد اقتصادی عبارت بودند از تحدید مالکیت زمین به یک روستا، توزیع اراضی در میان دهقانان و ایجاد تعاونیهای روستایی برای تأمین اعتبارات مالی برای خرده مالکان جدید. در مراحل مختلف طرح، تشکیل شرکتهای سهامی و شرکتهای زراعی بزرگ کشت مکانیزه پیش‌بینی شده بود. هدف اصلی جذب بخش کشاورزی در بازار ملی و تبدیل آن به یکی از نهادهای شیوه جدید تولید سرمایه‌داری بود. اقدامات خودبه‌خود یا داوطلبانه بخش مستقل دهقانان که رفاهشان در چارچوب ساختار اجتماعی سنتی کشاورزی بهتر حفظ می‌شد، این هدف را تأمین نمی‌کرد. بنابراین، دولت برای جذب اقتصاد کشاورزی در بازار ملی مداخله کرد (۲۲) و تصور می‌شد که اصلاحات ارضی چنین کارکردی را انجام می‌دهد، اما اصلاحات ارضی به دلایل ساختاری و نیز به دلیل ماهیت رژیم و سیاستهای تحریف شده آن، برای کشاورزی و نیز برای کل اقتصاد کشور فاجعه آمیز بود.

اولاً، اصلاحیه‌هایی که به قانون اولیه اصلاحات ارضی منضم شد در کنار نقاط ضعف خود قانون باعث شد که حدود ۵۰ درصد از کل اراضی حاصلخیز از برنامه حذف شود. تنها حدود یک سوم از خانواده‌های روستایی از برنامه منتفع شدند و مقداری زمین خریدند. در عین حال یک سوم از خانوارهای روستایی به سهولت از فرایند توزیع زمین کنار گذاشته شدند. (۲۳)

ثانیاً، نوسازی کشاورزی و تعاونیهای زراعی مالکیتهای بزرگ را تشویق می‌کرد و در نتیجه، دهقانان بیشتری از زمینهای خود رانده شد به کارگران مزدور تبدیل گشتند؛ این مسأله روابط مالکیت را در روستاها تا حد زیادی تغییر داد و در نتیجه، ساختار اجتماعی مستقل و خودنگه‌دار روستاها از میان رفت.

ثالثاً، مهاجرت از روستا به شهر اجتناب ناپذیر شد. دهقانان فاقد زمین و خرده مالکانی که نمی‌توانستند امرار معاش کنند برای یافتن شغل بهتر روانه شهر شدند. تولید کنندگان کوچک روستایی نیز به سبب کالاهای وارداتی غالباً ارزانتر که برای مصرف کنندگان نیز جاذبه بیشتری داشت صدمه دیدند. آمارهای متفاوتی در مورد میزان مهاجرت ارایه شده است. لونی بر آن است که ۵۰ درصد از رشد جمعیت در شهرها طی سالهای ۵۵-۱۳۴۵ ناشی از مهاجرت بوده است.^(۲۴) سرانجام شاید مهمترین مسأله این بود که دولت در این زمان اسیر درآمدهای نفتی شده بود. حکومت به عنوان دولت تحصیلدار، منافع عمده‌ای را که در بخش کشاورزی به عنوان منبع انباشت سرمایه داشت، از دست داد. به علاوه، نفت دولت را قادر ساخت واردات محصولات عمده کشاورزی را افزایش دهد و پرداخت یارانه موجب شد که از سودآوری تولید کشاورزی کاسته شود. بدین ترتیب، در اوایل دهه ۱۳۵۰ کشاورزی به حاشیه رانده شده و کم‌وبیش از روند کلی توسعه جدا افتاده بود.

اگر چه دولت برای تجاری کردن کشاورزی یا اشاعه کشاورزی سرمایه‌داری، دیوان‌سالاری وسیع و پیچیده‌ای به وجود آورده بود، اما تلاش آن برای جذب کشاورزی در بازار ملی با شکست کامل مواجه شد.^(۲۵) به نظر نمی‌رسید سرمایه‌گذاری در کشاورزی، جز در مورد بعضی از زمینهای با اندازه متوسط، سودآور باشد. سرمایه‌گذاری دولت در بخش کشاورزی نیز صرفاً به نفع طرحهای بزرگ - معروف به قطبهای توسعه کشاورزی - و به زیان اکثریت دهقانان بود که معمولاً کمتر از ۲۰ هکتار زمین داشتند.^(۲۶)

درآمد نفتی منبع «امنی» برای تأمین سرمایه مورد نیاز دولت طی دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ بود. در سال ۱۳۴۶ نفت ۱۳/۸٪ از تولید ناخالص داخلی را تشکیل می‌داد. این رقم در سال ۱۳۵۲ به ۱۹/۵٪ و در سال ۱۳۵۶ به ۴۸/۷٪ رسید.^(۲۷) علاوه بر این، درآمد نفتی از ۴۶/۵ درصد از کل درآمد حکومت در سال ۱۳۴۲، به ۴۹/۲ درصد در سال ۱۳۴۹، ۶۷ درصد در سال ۱۳۵۲ و ۷۳/۶ درصد در سال ۱۳۵۶ بالغ شد.^(۲۸) صنعت نفت، اگر چه به منبع اصلی درآمد تبدیل شده بود، اما به عنوان بخش اصلی اقتصاد عمل نمی‌کرد، بلکه برعکس به علت ماهیت سرمایه بر و مهارت برایش سهم

عمده‌ای در اقتصاد کشور در کل نداشت؛ برای مثال، سهم نیروی کار دستی در صنعت نفت ایران از ۳۹,۶۳۸ نفر در سال ۱۳۴۰ به ۲۴,۹۳۱ نفر در سال ۱۳۵۱ رسید.^(۲۹) نفت بدان سبب اهمیت داشت که دولت را قادر می‌ساخت هزینه‌های عمومی و زیربنایی را گسترش دهد و به این وسیله در بافت نهادین جامعه رسوخ کند.

افزایش چشمگیر درآمد نفتی باعث شکوفایی برنامه صنعتی کردن ضربتی دولت گردید. نقش دولت به شدت در بخشهای مختلف اقتصادی افزایش یافت. در برنامه سوم توسعه (۴۶-۱۳۴۲)، سهم دولت ۴۴/۱ درصد از کل سرمایه‌گذاری بود. سهم دولت در سرمایه‌گذاری طی برنامه چهارم (۵۱-۱۳۴۷)، به ۵۵/۸ و طی برنامه پنجم (۵۶-۱۳۵۲)، به ۵۸/۵ درصد رسید. در نیمه دهه ۱۳۵۰ دولت سرمایه‌گذار اصلی در بخشهای صنعت و معدن بود^(۳۰) در قسمتهای ساختمان و خدمات نیز میزان سرمایه‌گذاری دولت به ترتیب به ۳۱/۱ و ۴۸/۲ درصد بالغ می‌شد.

به رغم مداخله فزاینده دولت، برای سرمایه‌گذاری بخش خصوصی نیز تسهیلاتی ایجاد شده بود، ولی نرخ رشد سرمایه‌گذاری در این بخش چندان بالا نبود. سرمایه‌گذاری بخش خصوصی حدود ۲۴/۱ درصد از کل سرمایه‌گذاریها طی سالهای ۱۳۴۴-۱۳۵۴ را تشکیل می‌داد. علاوه بر این، سهم سرمایه‌گذاری بخش خصوصی داخلی در بخشهای ساختمان و خدمات طی همین دوره به ترتیب به ۶۸/۸ درصد و ۵۱/۸ درصد از کل سرمایه‌گذاریها بالغ می‌شد. افزایش قیمت نفت فرصتی برای تعدادی از صاحبان صنایع ایجاد کرد تا به سرمایه‌گذاریهای عمده اقدام کنند و در نتیجه، بذریک بورژوازی مدرن کاشته شد. اقدامات دولت در زمینه کنترل واردات، مالیات پایین، اعتبارات آسان بانکی و سایر اقدامات تشویقی بخشی از کل روند صنعتی کردن با تکیه بر استراتژی جایگزینی واردات محسوب می‌شد که به شدت به نفع قشرهای بالایی بورژوازی مدرن بود.^(۳۱)

طی سالهای ۵۱-۱۳۴۲، دولت نزدیک به ۱/۹ میلیارد دلار به برنامه‌های اجتماعی تخصیص داد، در نتیجه، پیشرفتهای چشمگیری در زمینه خدمات بهداشتی و آموزش حاصل شد. نسبت جمعیت به پزشک از ۴۰۰۰ در سال ۱۳۳۹ به ۲۴۹۰ در سال ۱۳۵۴ رسید. بین سالهای ۱۳۴۲ و ۱۳۵۱ تعداد تختهای بیمارستانی بیش از دو برابر شد و از

۲۴،۱۲۶ به ۴۸،۰۰۰ رسید.^(۳۲) تغییر در آموزش نیز چشمگیر بود. جدول شماره ۱ میزان تغییر را نشان می‌دهد.

جدول ۱. میزان ثبت نام در نهادهای آموزشی

| | | |
|-----------|-----------|--------------------------------|
| ۱۹۷۰ | ۱۹۶۳ | مقطع آموزشی |
| ۲۲۱،۸۹۶ | ۱۳،۲۹۶ | ثبت نام کودکانها |
| ۴،۰۷۸،۰۰۰ | ۱،۶۴۱،۲۰۱ | ثبت نام دبستانها |
| ۷۴۱،۰۰۰ | ۳،۶۹۰،۰۶۹ | ثبت نام دبیرستانها |
| ۲۲۷،۴۹۷ | ۱۴،۲۴۰ | مدارس فنی حرفه‌ای و تربیت معلم |
| ۱۵۴،۲۱۵ | ۲۴،۸۸۵ | مدارس عالی |
| ۸۰،۰۰۰ | ۱۸،۰۰۰ | دانشگاههای خارج از کشور |

منبع: E. A brahamian, *Iran between Two Revolutions*, p.431.

روند سریع صنعتی شدن، افول کشاورزی و بهبود در وضعیت رفاه اجتماعی، که در مراکز شهری متمرکز بود، میزان شهرنشینی را افزایش داد. به علاوه، گسترش نقش دولت به معنای ایجاد ساختارهای وسیع دیوان سالاری برای انجام کارکردهای تنظیمی و هماهنگ کننده بود. این مسأله نیز روند شهرنشینی در دهه ۱۳۵۰ را تشدید کرد. بین سالهای ۱۳۴۲ و ۱۳۵۷ قسمت عمده رشد بخش خدمات ناشی از رشد خدمات در بخش دولت بود.^(۳۳) دولت در همه سطوح سازمان اجتماعی نفوذ کرده بود. در بسیاری از استانها بیشتر از ۵۰ درصد از اشتغال را دولت تأمین می‌کرد. ساختار روستا که بر اثر اصلاحات ارضی تغییر کرده بود، حال باید با کارگزاران دولتی مواجه می‌شد که نماینده گروههای مختلف دیوان سالار بودند. دولت و خصوصاً شخص شاه که خود را اربابان تغییر اجتماعی برنامه‌ریزی شده تلقی می‌کردند، کوشیدند برای این «مردم عقب مانده»، «تمدن بزرگ» را برنامه‌ریزی کنند. محور دولتمداری (statism) شاه، ماشین نظامی گسترده‌ای بود که ذیلاً به آن می‌پردازیم.

در همین دوره ارتش با رشد بی سابقه کمی و کیفی روبرو شد. تعداد اعضای آن

از ۲۰۰,۰۰۰ نفر در سال ۱۳۴۲ به ۴۱۰,۰۰۰ نفر در سال ۱۳۵۶ افزایش یافت. جدول شماره ۲ رشد شاخه‌های مختلف نیروهای مسلح را نشان می‌دهد.

جدول ۲. رشد نیروهای مسلح براساس تعداد نفرات

| شاخه | ۱۹۶۳ | ۱۹۷۷ |
|---------------|---------|---------|
| نیروی زمینی | ۱۸۰,۰۰۰ | ۲۰۰,۰۰۰ |
| ژاندارمری | ۲۵,۰۰۰ | ۶۰,۰۰۰ |
| نیروی هوایی | ۷,۵۰۰ | ۱۰۰,۰۰۰ |
| نیروی دریایی | ۲,۰۰۰ | ۱۷,۰۰۰ |
| گارد شاهنشاهی | ۲۰۰ | ۸۰۰۰ |
| مجموع | ۲۱۸,۵۰۰ | ۴۱۰,۰۰۰ |

منبع: E. Abrahamian, *Iran between Two Revolutions*, p.431.

از نظر بودجه، سهم هزینه‌های نظامی بین سالهای ۱۳۴۲-۱۳۵۲ شش برابر شد و از ۲۹۳ میلیون دلار به ۱/۸ میلیارد دلار رسید.^(۳۴) در سال ۱۳۵۶ بعد از بحران نفتی ۱۳۵۲، که میزان ارز خارجی دولت را یک شبه چند برابر کرد، رقم مربوطه به ۷/۳ میلیارد دلار رسید. به لحاظ داخلی، با توجه به بسیج اجتماعی اواخر دهه ۱۳۴۰ و اوایل دهه ۱۳۵۰ سازمان مخفی ساواک بیش از همیشه مورد نیاز بود. این سازمان بدنام تا آن اندازه گسترش یافت که تعداد مأموران تمام وقت آن به ۷۰۰۰ نفر رسید و تعداد خبرچینان نیمه وقت آن، که از هر منبع ممکن اطلاعات کسب می‌کردند، قبل از انقلاب به ۲۰۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰ نفر بالغ می‌شد.^(۳۵) در این زمان ساواک به یکی از کارآمدترین و سرکوبگرترین عوامل دولت پلیسی تبدیل شده بود و همه مخالفان، بویژه سازمانهای چریکی شهری، سرکوب کرده بود.

این تحولات اجتماعی-اقتصادی چگونه به نیروهای طبقاتی جامعه ایران شکل می‌دادند؟^(۳۶) طی روند صنعتی شدن، تعداد جمعیت طبقه کارگر بسیار افزایش یافت. این طبقه، که بطور گسترده به عنوان مزدبگیران توصیف می‌شود، در نیمه دهه ۱۳۵۰،

۳۴ درصد از کل نیروی کار کشور را تشکیل می‌داد. این رقم شامل کارگران فقیر مهاجر و ساکنان بسیار فقیر حلیبی آبادها که مشاغل فصلی ساختمانی داشتند نیز می‌شد. در اواخر دهه ۱۳۵۰ کارگران صنعتی حدود ۲ میلیون نفر بودند. دولت در مقابل طبقه کارگر سیاستی دوگانه داشت. برنامه‌هایی نظیر سهام کردن کارگران در سود کارخانه‌ها برای متقاعد ساختن طبقه کارگر در این مورد بود که دولت در جهت تأمین تقاضاهای مشروع آنها از هیچ کوششی فروگذاری نمی‌کند. از سوی دیگر، با ممنوعیت تشکیل اتحادیه‌های کارگری و حضور گسترده ساواک در کارخانه‌ها، که همراه با سرکوب مکرر اعتصابات کارگری بود، دولت اراده خود را برای بکارگیری زور در مواقع لزوم نشان می‌داد. بحران اقتصادی نیمه دهه ۱۳۵۰ به شدت این طبقه را تحت تأثیر قرار داد، به نحوی که اکثریت این گروه نزدیک به سطح معیشت زندگی می‌کردند.

طبقه متوسط جدید در این دوره به علت دلارهای نفتی و ایدئولوژی دولت‌مدار رژیم بسیار گسترش یافت. این طبقه شامل متخصصان (پزشکان، حقوقدانان، مهندسان و غیره)، کارکنان دولت، مدیران، بخشی از کارکنان تأسیسات نظامی و کارفرمایان کوچک بود که از افزایش قیمت نفت بسیار سود بردند. طبقه متوسط جدید که در مناطق شهری متمرکز شده بود، در شهرنشینی سریع و ناموزون نقش داشت و دولت آن را تحت نظارت دقیق قرار داده بود. بقای این طبقه نیز به دولت وابسته بود.

تاجران بازار، مغازه‌داران و اعضای اصناف طبقه متوسط سنتی را تشکیل می‌دادند که بسیاری از آنها از مالکیت خصوصی بهره‌مند بودند و چند نفری نیز در استخدام خود داشتند. این گروه به تجارت عمده و عمده فروشی اشتغال داشت. جالب آن است که حجم این طبقه تقریباً ثابت بود، هر چند که مبارزه رژیم علیه گرانفروشی در نیمه دهه ۱۳۵۰ به آنها، به عنوان یک نهاد اقتصادی پایدار، لطمه زد. جامعه بازار به رغم سیل نوسازی استقلال خود را در مقابل دولت حفظ کرد. ساختار همبستگی طبقه متوسط سنتی همراه با قدرت اقتصادی آن استقلال این طبقه را تضمین می‌کرد. علاوه بر این، اقدامات سرکوبگرانه رژیم علیه این طبقه به شدت سایر مخالفان نبود.

بورژوازی مدرن که حدود یک درصد از کل جمعیت را تشکیل می‌داد، به رغم

منافع مشترک اقتصادی، فاقد زمینه همگن اجتماعی - فرهنگی بود. این طبقه شامل اعضای خانواده سلطنتی، ملاکان قدیمی که سرمایه‌شان را در صنایع مدرن به کار گرفته بودند، تعدادی از تاجران بازار و برخی از کارآفرینان (entrepreneurs) جدید می‌شد که به دنبال ثروت اندوزی سریع بودند. درآمد نفت نقدینگی لازم را برای دولت فراهم می‌آورد و در نتیجه، دولت می‌توانست آن را به شکل اعتبارات آسان و معافیت‌های مالیاتی در اختیار بورژوازی قرار دهد. علاوه بر این، حمایت‌گرایی (protectionism) شرایط مناسبی را برای تحکیم بورژوازی فراهم می‌کرد.^(۳۷) بورژوازی مدرن برای عملکردهایش وابسته به دولت بود. پیوندهای سیاسی با دربار شرط موفقیت محسوب می‌شد. دولت برای انباشت سرمایه نیازی به بورژوازی مدرن نداشت، زیرا درآمدهای نفتی اش در بانک خوابیده بود. بدین ترتیب، دولت منبع رفاه بورژوازی مدرن بود - طبقه‌ای که چند خانواده معروف بر آن سلطه داشتند.^(۳۸)

به نظر می‌رسد که دولت ایران (به عنوان سازمان کنترل کننده ابزار اجبار، ادارات و تولید دستوری) از اوایل قرن شانزدهم به بعد در مسیری دوری بین تمرکز و عدم تمرکز در نوسان بوده است. با این آهنگ دوری، دولت سازی در درون مرزهای نسبتاً ثابت و فرهنگی شبه همگن، اما به لحاظ قومی متنوع، که معمولاً ویژگی یک دولت را تشکیل می‌دهد، شکل می‌گرفت. دولت به معنای امروزی این واژه با حرکتی تقریباً غیر قابل بازگشت به سمت تمرکز و انباشت نیروی سرکوب، در اوایل دهه ۱۳۰۰ تأسیس شد.^(۳۹)

حکومت ایران طی دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ به ساختار قوی دیوان سالاری تبدیل شد که در همه ابعاد سازمان اجتماعی رسوخ کرده بود. اما نکته تناقض نما این بود که این قدرت به عامل ضعف آن بدل شد. زیرا دولتی تحصیلدار یا رانتیه بود که منبع درآمد آن نفت بود و دستگاه گسترده دیوان سالاری و پلیسی عملاً آن را از طبقات اجتماعی عمده جدا می‌کرد. نهادهای اجبار نقطه‌ای بود که دولت و جامعه در آن به هم می‌رسیدند. انقلاب سفید اوایل دهه ۱۳۴۰ قدرت طبقه زمیندار را کاهش داد و نیز ساختار اجتماعی قابل دوام روستاها را - که البته لزوماً مطلوب نبود - از میان برد. سرمایه‌داری دولتی، که هزینه آن را درآمدهای نفتی تأمین می‌کرد، تحولی صنعتی

بدون وجود یک بورژوازی مستقل به وجود آورد. طبقه متوسط سنتی، بازار، صرف نظر از نقش مهمی که در صنایع دستی و تجارت داشت، با کنترل دولت بر اقتصاد به حاشیه رانده شد.

بدین ترتیب، در اواسط دهه ۱۳۵۰ دولت از استقلال زیادی در مقابل جامعه مدنی برخوردار بود. این استقلال به اتکاگرایی (clientelism) گسترده‌ای منجر شد که نوآرپهای مستقل طبقات اصلی بدون آن نمی‌توانست چندان تأثیرگذار باشد؛ اما از نظر بین‌المللی، دولت به هیچ وجه نهادی مستقل محسوب نمی‌شد؛ از نظر سیاسی، تحت سلطه قدرتهای غربی بود و از نظر اقتصادی، در مقابل نوسانات بازار جهانی سرمایه‌داری، آسیب پذیر محسوب می‌شد؛ علاوه بر این، دولت به لحاظ داخلی، بویژه طی دوره‌های بحران در مقابل نارضایتی توده‌ها و تجزیه پایگاه حمایتی‌اش از مصونیت چندانی برخوردار نبود. ممکن است پرسیم اگر دولت تحصیلدار تا این حد آسیب پذیر است، چرا شورشهای اجتماعی به فروپاشی آن منجر نشده‌اند؟^(۴۰) تبیین این مسأله فراتر از صورتبندی خاص دولت مورد بررسی است. مسأله‌ای که به همان اندازه (اگر نگوئیم بیشتر)، اهمیت دارد این است که گروهها و طبقات اجتماعی چگونه در مبارزه پیگیر علیه دولت منابع خود را بطور جمعی بسیج می‌کنند؟ در چه شرایطی مدعیان قدرت می‌کوشند دولت را فرو پاشند؟ به این سؤال در بخشهای بعد خواهیم پرداخت.

فرایند بسیج سیاسی و گروههای مبارز

در بخش قبل تلاش شد که نقش عوامل ساختاری دراز مدت را در ایجاد کنش جمعی بررسی کنیم. فرایند دولت سازی و ساختار دولت و رابطه‌اش با طبقات و گروههای اجتماعی از جمله متغیرهای ساختاری‌ای بودند که بدون آنها امکان به چالش کشیدن قدرت دولت وجود نداشت، ولی این تبیین علی بطور کامل ایجاد کنش جمعی را توضیح نمی‌دهد. از طرف دیگر، چارچوب نظری تیلی بیشتر در مقام توضیح فرایند کنش جمعی است تا علل ساختاری فروپاشی دولت. با عنایت به مطلب فوق و با استفاده از مدل جامعه سیاسی تیلی، پنج مدعی اصلی در مبارزه علیه رژیم شاهنشاهی

قابل تشخیص‌اند: روحانیت، روشنفکران، طبقه متوسط جدید، بازار و طبقه کارگر. نکته قابل ذکر این است که گروه‌ها و طبقات ذکر شده بنایست به عنوان مجموعه‌های ایستا و غیر قابل نفوذ در طول زمان فرض شوند. همیشه می‌توان نشان داد که چگونه بعضی از اعضا یا جناح‌های یک گروه خاص بر اساس مجموعه‌ای از منافع که متفاوت با منافع اکثریت آن گروه است عمل کرده‌اند.

روحانیت

حال با توجه به نقش بسیار مهم روحانیون و بازار در موفقیت انقلاب اسلامی به این سؤال باز می‌گردیم که چرا این دو قشر در ائتلاف انقلابی چند طبقه‌ای تفوق یافتند و توانستند کار ویژه تاریخی خود را به عنوان سازندگان اجماع اعمال کنند. با استفاده از مفهوم بندی تیلی می‌توان گفت که منافع مشترک گروه، تشکل و بسیج، کنش جمعی را تعیین می‌کند.^(۴۱) در مورد منافع پیش از این بحث شد. در اینجا به مسایل مربوط به بسیج و تشکل می‌پردازیم. بسیج به «میزان منابع تحت کنترل جمعی [گروه] مدعی [قدرت]» اشاره دارد.^(۴۲) تیلی نیز مانند بسیاری از دیگر نظریه‌پردازان بسیج منابع از تحلیل بازار برای عملیاتی کردن [مفهوم] منابع استفاده می‌کند. معیار اصلی «سرشت ذاتی» منابع است و نه کاربرد آنها. این استدلال او را به تبیین اقتصادگرایانه هدایت می‌کند. به همین دلیل است که می‌گوید:

اگر ما واقعاً سطح فعلی بسیج را در میان گروه‌های متعدد مقایسه می‌کنیم یا می‌کوشیم تغییر گروه در طول زمان را ارزیابی کنیم، بهتر است به عوامل تولید اقتصاددانان برگردیم: زمین، نیروی کار، سرمایه و شاید کارشناسی فنی. از آنجا که همه منابع ارزشهای بازاری (market values)، مشخصی در میان کل جمعیت دارند، انکا به عوامل تولید به ما کمک می‌کند نرخ عواید منابعی را که در عرصه سیاسی صرف می‌شود مشخص کنیم.^(۴۳)

این تحلیل تیلی را وامی دارد تعهد وفاداری و تکلیف را از فهرست حذف کند و آنها را صرفاً شرایط مؤثر در احتمال آرایه منابع در صورت تقاضا تلقی نماید. فهرستی که اوبرشال از منابع آرایه می‌کند شامل هر چیزی است «از منابع مادی تا منابع غیرمادی - اقتدار، تعهد اخلاقی، اعتماد، دوستی، مهارت، عادات سخت کاری و

غیره. (۴۴) گامسون منابع را براساس «ابزار کاربرد» شان تعیین می‌کند. (۴۵) شواهد حاکی از اهمیت تعهد، احساس تکلیف و وفاداری در مورد ایران است، زیرا کاربرد اینها بود که طرح کنش جمعی علیه دولت را تغییر داد.

استفاده گسترده از مراسم تشییع و ترحیم برای بزرگداشت خاطره شهدا اجتماعات مختلف را گرد هم می‌آورد و آنها را به رهبری انقلاب پیوند می‌داد. در جامعه شیعی همیشه از شعائر مذهبی، یعنی مراسمی برای احیای مفاهیم صبر و فداکاری، استفاده شده است. به علاوه، در تقویم اسلامی مناسبت‌های زیادی هست که شیعیان آنها را با برگزاری گردهمایی‌های گرامی می‌دارند و در آنها روحانیون نقش اصلی را در یادآوری مصایب مشترک کل جامعه ایفا می‌کنند. این سنتها که در فرهنگ و تجربه جمعی مردم جای گرفته‌اند، در واقع، از نظر ایجاد حس تعهد و تکلیف که به نوبه خود می‌تواند برای تضمین عمل جمعی مورد استفاده قرار گیرد، اهمیت زیادی دارند. فیشر «شماهای تفسیری» اصلی و وحدت بخشی را که به عنوان مجموعه‌ای از منابع نمادین عمل می‌کند پارادایم کربلا می‌نامد که درک مشترکی از شهادت امام حسین (ع) در کربلا محسوب می‌شود.

پارادایم کربلا داستان [امام] حسین [ع]، یعنی سومین بخش افسانه اصلی محمد [ص]، علی [ع] و حسین [ع] است. این بخش از نظر عاطفی شدیدتر و متمرکزتر از دو بخش دیگر است و تقریباً در همه سخنرانیهای مذهبی مردمی به آن اشاره می‌شود، اما درک آن فقط به عنوان نقطه اوج داستان علی [ع] ممکن است. کانون توجه آن، نظام جبارانه فاسد و ظالمی است که مکرراً [در این جهان] بر وفاداری استوار بر حقیقت محض پیروز می‌شود؛ توان بالقوه سیاسی پنهان و همیشگی آن برای چارچوب بخشیدن به نارضايتهاي کنونی یا پوشاندن آن از همین جا نشأت می‌گیرد. (۴۶)

پارادایم کربلا به عنوان یک چارچوب معنایی برنامه‌ریزی شده، کل منابع و نمادهای موجود فرهنگی را با قدرت بسیار در خود جذب می‌کرد و آن را در معرض استفاده به منظور بسیج توده‌ای قرار می‌داد. به قولی، پارادایم کربلا حماسه‌ای ارزشی با توان بسیجی بسیار زیاد محسوب می‌شد (۴۷) که براساس تجارب مذهبی روزمره و تاریخ اجتماعی - فرهنگی ملت شکل گرفته و ابزاری بود که به نارضايتهاي های موجود و

تلاش برای یافتن شیوه‌هایی برای بیان و بسیج، که خود بخشی از نظام فرهنگی بودند، معنا می‌داد. بازیگران ناچار نبودند خارج از نظام معنایی مشترکی که وجود داشت به جستجوی اعتبار تجربی برآیند (منظور از تجربی در اینجا تأکید بر برداشت بازیگران از مشکلات و مصایب موجود است؛ نظام‌های فرهنگی آنها نیز وجود این مشکلات را تأیید می‌کردند).^(۴۸) نظام‌های معنایی هم منابع و هم شیوه‌های بیان و توجیه کنش در جهت تعقیب اهداف جمعی محسوب می‌شدند. نظام‌های اعتقادی که بنیان بین‌الاذهانی داشتند نه تنها ذخیره‌ای از منابع محسوب می‌شدند که امکان استفاده از آنها وجود داشت، بلکه هویتی جمعی نیز ایجاد می‌کردند که منابع غیر فرهنگی را نیز می‌توانست به خدمت گیرد و آرایه آنها را تسهیل کند.^(۴۹) تیلی با در نظر گرفتن ارزش بازاری برای منابع زبانی یا بین‌متنی (intertextual)، آنها را در حاشیه قرار می‌دهد. این منابع صرفاً کاربرد سایر منابع، نظیر پول، زمان، مهارت، سلاح و غیره را تحت تأثیر قرار می‌دهند. در مقابل، من معتقدم که نمادهای فرهنگی و زبانی توان بسیج مستقلی دارند و اگر در موقعیتی استراتژیک مورد استفاده قرار گیرند، می‌توانند موجد کنش جمعی توده‌ای شوند. روحانیون به عنوان بخش لاینفک این چارچوب معنایی و فرهنگی از نظر تعریف کشمکش و پارامترهای آن، از امتیازی ساختاری برخوردار بودند. در واقع، رهبری اجتماعی آنها برای استخراج منابع از سایر طبقات اجتماعی، خصوصاً بازاریان که اتحاد مستحکم آنها با روحانیون از نظر فرهنگی تعریف شده بود و تداوم تاریخی داشت، از اهمیت زیادی برخوردار بود. با اوج‌گیری فرایند انقلابی، روحانیون با استفاده از منابع فرهنگی توانستند حس یگانگی افراد و گروه‌ها با ایدئولوژی جنبش را تقویت کنند.

روحانیون علاوه بر منابع فرهنگی‌ای که پیوندی ارگانیک با آنها داشتند می‌توانستند از شبکه‌های تشکیلاتی موجود در چارچوب ساختار اجتماعی استفاده کنند. اگرچه دانشمندان حوزه جنبش‌های اجتماعی^(۵۰) به ساختارهای سازمانی موجود به عنوان متغیری مهم در موفقیت جنبش توجه داشته‌اند، اما انقلاب اسلامی ایران بطور خاص بعد جدیدی به درک ما از نقش آنها افزوده است. نمادگرایی زندگی مذهبی به شدت در شبکه‌های گسترده سازماندهی جمعی و محلی تنیده شده بود. تعداد

زیادی از مساجد محلی و هیأتها و انجمنهای مذهبی به عرصه‌ای برای تجمع و تبادل اخبار و اطلاعات در مورد فعالیت‌های جاری رژیم و نیز انقلابیون تبدیل شده بود.^(۵۱) انتشار سخنرانیها و پیامهای مذهبی همراه با نمادگرایی و استعاره‌های مذهبی، نقش روحانیون به عنوان حاملان ایدئولوژی انقلابی اسلام را بیش از پیش تحکیم می‌کرد. اصناف بازار، که بطور سنتی با مساجد محلی رابطه داشتند، مجموعه‌ای دیگر از شبکه‌های محلی متداخل را فراهم می‌کردند. این انجمنها برخلاف بسیاری از سازمانهای مسئول جنبشهای اجتماعی در لیبرال دموکراسیها، از سوی فعال‌گرایان خارجی شکل نگرفته بودند، بلکه به عنوان نهادهای موجود اجتماعی که نقششان در همبستگی اجتماعی و بسیج جمعی غیر قابل انکار بود، متحول شدند.^(۵۲) به همین دلیل، مساجد و سایر شبکه‌های انجمنی در مقابل سرکوب دولت از مصونیت نسبی برخوردار بودند. دولت نمی‌توانست به سهولت مساجد و حوزه‌های علمیه را ببندد، در نتیجه، آنها به یکی از ارکان بسیج جمعی تبدیل شدند.

سازمان روحانیت، که بر خلاف کلیساهای مسیحی ساختاری سلسله‌مراتبی ندارد، بعد از دهه ۱۳۳۰ بسیار بهبود یافت. نوعی انقلاب تشکیلاتی به ابتکار مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی در تشکیلات روحانیت ایجاد شد و روشهای جدید دفترداری، ساز و کارهای نظارتی برای کنترل بیشتر روحانیان محلی و معیارهای منظم‌تری برای پذیرش و ارزیابی شکل گرفت.^(۵۳) این تحول به بنیانی برای ظهور شبکه‌کارایی از روحانیون و سازمانهای مذهبی محلی تبدیل شد. این شبکه فرهنگی بر اثر دو عامل در خدمت انقلاب قرار گرفت.

عامل نخست ظهور امام خمینی ره بود که به نخستین نظریه سیاسی نظام‌مند طی چند نسل اخیر مجهز بودند. ایشان در سلسله سخنرانیهای که بعداً به تحت عنوان حکومت اسلامی یا ولایت فقیه منتشر شد، از استدلالی نظری برای اثبات جدایی‌ناپذیری سیاست و مذهب استفاده کردند. بنیان استدلال ایشان این برداشت بود که تمایز مصنوعی میان حوزه‌های سیاسی و اخلاقی بدعت نامعقولی است که بعد از عصر طلایی اسلام باب شده است. نوآوری نظریه سیاسی امام خمینی ره در کاربرد گسترده استدلال منطقی برای اثبات اقتدار فقیه نهفته بود. همانطور که فیشر می‌گوید به

نظر ایشان این نکته که روحانیون وارثان ائمه هستند بیشتر مبتنی بر استنباط منطقی است.^(۵۴) به این ترتیب، «مرام منطقی» اسلام به عنوان بنیانی برای داعیه مسلمانان در مورد قدرت مشروع به کار گرفته می‌شود.

ثانیاً، امام خمینی ره طی دوران تدریس در حوزه علمیه قم چند صد طلبه را آموزش دادند که نسل جدیدی از روحانیون را تشکیل دادند.^(۵۵) اینان که عمیقاً متعهد به فلسفه سیاسی امام خمینی ره بودند، منابعی را گرد آورده، و ساختار تشکیلاتی سازمان مذهبی را احیا کردند و بدین ترتیب، توان آن را برای کنش جمعی افزایش دادند. شکل‌گیری یا حرفه‌ای شدن این سازمانها نبود که در موقعیت جنبش مؤثر بود (هر چند که کارایی فزاینده در شبکه ارتباطی بسیار اهمیت داشت)، بلکه احیای زیر ساخت تشکیلاتی که در تاروپود ساختار اجتماعی جای گرفته بود، باعث بسیج توده‌ای شد. سازوکارهای درون‌زا و نه منابع سازمانی خارجی برای توسعه سازمان جنبش اهمیت زیادی داشتند. به عبارت دیگر، مشارکت کنندگان در جنبش لازم نبود برای ایجاد الگوی سازمانی جدید و کارآمد به سازمان دهندگانی از خارج تکیه کنند، زیرا از قبل متشکل بودند.^(۵۶) من معتقدم که دیدگاه سازمانی‌ای (entrepreneurial perspective) که مک کارتی و زالد مهمترین سخنگویان آن هستند^(۵۷)، برای پرداختن به ویژگیهای سازمانی جنبش انقلابی موفق ایران کفایت نمی‌کند. تیلی نیز که اهمیت زیادی برای تشکیلات، ویژگیها و پویاییهای درونی آن قایل است از مفهوم بندی سازماندهی باز می‌ماند، یعنی آن فرایندی که طی آن پیوندهای موجود میان مشارکت کنندگان در جنبش و اهداف جنبش پیوسته از طریق تجارب مشترک ذهنی‌ای که با بخشی از شبکه اجتماعی موجود از قبل موجود پیوند خورده باز تولید می‌شود.

در مجموع می‌توان گفت که ائتلاف روحانیون - بازار از امتیاز چشمگیری نسبت به سایر چالشگران برخوردار بود، زیرا منابع استراتژیکی را در کنترل جمعی خود داشت. این کنترل بر منابع و توان آرایه آنها بخش لاینفکی از یک نظام معنایی تأسیس شده اجتماعی - فرهنگی بود که بخش عمده آن را روحانیون تعریف می‌کردند. علاوه بر این، ویژگی ذاتی این منابع فرهنگی باعث شد که دولت نتواند قدرت بسیج روحانیون را مانند سایر چالشگران از میان ببرد. هنگامی که شرایط ساختاری فرصت

را پیش آورد، روحانیون وارد صحنه شدند و نقش تاریخی خود را در هدایت کنش جمعی توده‌ای، اما این بار با هدف تأسیس دولت اسلامی، ایفا کردند. دعاری فوق‌الذکر در مورد جایگزینی دولت، نتیجه ظهور حاکمیتی دوگانه بود که اینک بدان می‌پردازیم.

روشنفکران

به نظر می‌آید روشنفکران در دنیای جدید دو کارکرد دارند. آنها از طرفی به عنوان حافظان وضعیت موجود پارادایم‌هایی به منظور توجیه ساخت قدرت تدوین می‌کنند. از طرف دیگر، به عنوان منتقدان نظم موجود سعی می‌کنند از فکر خود برای مورد سؤال قرار دادن مشروعیت قدرتها استفاده کنند.^(۵۸) در اینجا روشنفکران به عنوان یک مقوله (category) اجتماعی نه لزوماً یکپارچه، که خودآگاهی و روشنفکری آنها را به یکدیگر نزدیک می‌کرد و مخالفت با رژیم دیکتاتوری شاه حداقل هدف مشترک آنها بود، مورد نظر هستند. لذا، این طبقه از لحاظ ایدئولوژیک متنوع و شامل افراد و سازمانهای متفاوتی بود که منابع گوناگون آنها اشکال مختلف بسیج و کنش جمعی را به ارمغان آورد.

روشنفکران اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیست اصولاً مبهوت پیشرفتهای اقتصادی سیاسی غرب و به دنبال تقلید کورکورانه خردگرایی (rationalization) غرب در ایران بودند، اما شکست خاندان پهلوی، تأثیر استعمار نو و وابستگی فزاینده اقتصادی - سیاسی تمام امیدها را تبدیل به یأس کرد و باعث به وجود آمدن نسل جدیدی از روشنفکران شد که آغازگر بیداری و تجدیدنظر در هویت فرهنگی ایران در برابر هجوم تمدن غرب بودند. این بیدارگری، خصوصاً پس از کودتای ۲۸ مرداد، منبع الهام بسیاری از متفکران مذهبی و غیر مذهبی شد.

این روشنفکران به عنوان یکی از چالشگران اصلی در فرایند ایجاد آگاهی، همبستگی و سازماندهی نقش فعالی داشتند. به نظر می‌رسد که این نقش سازنده فی‌نفسه می‌تواند قدرت تبیینی نظریه‌های اولیه در باب جنبش‌های اجتماعی را که آنها را انفجار ناگهانی و آشفتگان نارضایتی‌های انباشته توصیف می‌کردند، بیش از پیش به

زیر سؤال برد. روشنفکران به عنوان مشارکت کنندگان آگاه در جنبش‌های انقلابی در ساختن الگوهای کلی نارضایتی جدید، شکل بندی مجدد الگوهای قدیمی و انتقاد شدید و بنیادین از سایر الگوها نقش دارند. در حقیقت، تخصیص و بسیج گسترده منابع از سوی روشنفکران در انقلاب اسلامی ایران حاکی از نارسایی برداشتهای کلاسیک از رفتار جمعی است.

روشنفکران با فرهنگ سیاسی متمایز و گرایشهای نقادانه خود نه تنها در ایجاد و انتشار فرهنگ نقش دارند، بلکه در رهبری جنبش‌های اجتماعی نیز مؤثراند.^(۵۹) شواهد تاریخی موجود اهمیت فرایند بسیج در تبیین ظهور جنبش‌ها را اثبات می‌کند. البته تصدیق نقش روشنفکران در انقلاب اسلامی ایران چیزی به مراتب بیش از نپذیرفتن تمثیل معروف «آب جوش» در مورد جنبشهای اجتماعی^(۶۰) در بر دارد و مسایل مهمی را برای پارادایم بسیج مطرح می‌کند.

در کل، رهیافت بسیج منابع تأثیر ایدئولوژیها و جهان بینی‌ها را در فرآیند بسیج نادیده یا دست‌کم می‌گیرند و حداکثر مانند تیلی^(۶۱) بطور غیر مستقیم تأثیر نظامهای عقیدتی بر منافع بازیگران جمعی را مدنظر قرار می‌دهند. تیلی بدون بیان سرچشمه‌ها و منابع، دو گزینه را برای تشخیص منافع گروه مشخص می‌کند که عبارتند از: «(۱) استنباط منافع از اظهارات و کنشهای خود جمعیت و (۲) استنباط آن از تحلیل کلی پیوندهای میان منافع و موقعیت اجتماعی». ^(۶۲) مورد دوم که به عنوان عامل پیش‌بینی بلند مدت منافع تلقی می‌شود، در درون چارچوب تبیینی او جایگاهی تقریباً ناچیز می‌یابد، به همین علت است که برای مثال موقعیت طبقاتی به عنوان یکی از منابع تعارض ساختاری و یکی از عوامل تعیین کننده شکل‌گیری منافع به قدر کافی مورد توجه قرار نمی‌گیرد. در مورد اول، منافی که بازیگران بیان می‌کنند به عنوان منافع آنها تلقی می‌شود. اما اینکه چرا مجموعه‌ای از منافع و نه مجموعه‌ای دیگر باید مهم تلقی شود، مشخص نیست. جدی گرفتن آنچه خود بازیگران به عنوان منافع خویش بیان می‌کنند، ایرادی ندارد. اما این نباید به بهای بی‌توجهی به تعامل میان منافع بازیگران و اولویتهای ایدئولوژیک آنها در شرایط خاص باشد. به هر تقدیر منافع، معادله‌های محاسبه شده آماری نیستند که بازیگران آنها را بیان کنند، بلکه بخشی لایتجزا از

مجموعه‌ای از اهداف هستند که به شکلی دیالکتیکی ساخته شده‌اند و به لحاظ ذهنی مشترکند. تأکید من بر واژه «ذهنی» برای آن است که برداشت ذهنی بازیگر از ارزش را، هر قدر هم پرهزینه باشد، نشان دهم و نه تحلیل اقتصادگرایانه مشاهده‌گر را از منافع. به تازگی بسیاری از پژوهشگران مسأله عدم توجه به عوامل ایدئولوژیک را مدنظر قرار داده‌اند.^(۶۳) به نظر آنها مشکل نظریه‌پردازان بسیج منابع ناشی از جدا کردن بازیگران از بستر عمل (decontextualization) است. به عبارت دیگر، مشارکت کنندگان در جنبش اجتماعی صرفاً مخزن اندیشه‌هایی که در جهان شناور است نیستند، بلکه «در تولید و حفظ معنا برای عناصر اصلی (constituents) [جنبش]، دشمنان و ناظران و مشاهده‌گران نقش فعال دارند.^(۶۴) نسلهای مختلف روشنفکران در تاریخ نوین ایران همیشه در بیان منافع و بازسازی ایدئولوژیک نقش داشته‌اند. بسیاری از جنبشهای اسلامی چارچوبهای ایدئولوژیکی را که توجیه‌کنش جمعی از آنها قابل اخذ بود، احیا کرده‌اند - چارچوبهایی که اگر احیا نمی‌شدند، دچار رکود می‌گشتند. بدین ترتیب، روشنفکران در سازوکار «تمرکز و تأکید بر» بی‌عدالتیهای موجود نقش حیاتی دارند.^(۶۵)

روشنفکران متأثر از ایدئولوژی و بویژه شریعتی نقش مستقیمی در صورتبندی «ویژگیهای تشخیصی و پیش‌بینی‌کننده»^(۶۶) (diagnostic and prognostic attributions) بر اساس تفسیر مشخص خود از اسلام انقلابی داشتند.^(۶۷) من با استفاده از تمایزی که مک‌کارتی و زالد میان عناصر اصلی، هواداران، مردم نظاره‌گر و مخالفان دارند، معتقدم که روشنفکران نقش مهمی در فرایند تحولی دارند که از طریق آن هواداران و ناظران به عناصر اصلی جنبش تبدیل می‌شوند. این مسأله در مورد نقش دانش‌آموزان و دانشجویان در انقلاب اسلامی ایران صادق است. اقلیت چشمگیری از محصلان غیر سیاسی ظرف چند سال به عنوان عناصر اصلی فعال یا هوادار به جنبش دانشجویی پیوستند. این امر بسیار پیش از بسیج توده‌ای سال ۱۳۵۷، که خودجوشی یا پویایی اوضاع طی آن می‌توانست بسیاری از ناظران را جلب کند، رخ داد.

نقطه ضعف دیگر رهیافت بسیج منابع و تا حد کمتری رهیافت تیلی ناشی از گرایش آن به گزینش عقلانی فایده‌گرایانه است. نظریه‌پردازان بسیج منابع با استفاده از

ابزارهای تحلیلی منکور اولسون^(۶۸) (Mancur Olson) کوشیده‌اند آنچه را پژوهشهای سنتی در مورد جنبشهای اجتماعی فاقد آن بودند، یعنی عقلانیت بازیگران، را در تصویر وارد کنند. اما هواداران مدل بسیج منابع در تلاش برای نفی خریدگری و نابهنجاری بازیگران، مشکلات بنیادین موجود در چارچوب گزینش عقلانی را کنار نمی‌گذارند. افراد در تعقیب منافع شخصی با به حداکثر رساندن عواید و به حداقل رساندن هزینه‌های خود عمل می‌کنند.

اما مشکلی که به آسانی نمی‌توان نادیده انگاشت ظهور می‌کند. افراد در یک جنبش اجتماعی می‌کوشند با طفیلی‌گری یا سواری مجانی (free-riding) از پرداخت هزینه‌ها طفره برونند، یعنی با توجه به پیش‌بینی کالای جمعی که سرانجام به آنها خواهد رسید، محاسبات عقلانی باید باعث شود آنها در جنبش مشارکت نکنند. اولسون برای حل این «معضله طفیلی‌گری» مفهوم پاداشهای گزینشی (selective incentives) را به عنوان جایگزینی برای کالاهای جمعی مطرح می‌کند. از آنجا که کالای جمعی فی‌نفسه بیانی عقلانی برای کنش نیستند، پاداشها و مجازاتهایی که در تشکیلات جنبش وجود دارند باعث می‌شوند محاسبات مربوط به هزینه - کارایی برای کسانی که در کنش جمعی شرکت دارند روشن و مشخص شود.

اصلاح مسأله به این شکل معضله را کاملاً حل نمی‌کند. تعهد شدید به یک ایدئولوژی، مانند تعهد روشنفکران در انقلاب ایران، می‌تواند منبع مشارکت به رغم هزینه بالا باشد. پاداشهای گزینشی در مواردی که بازیگران بسیاری مشتاق پرداختن هزینه نهایی، یعنی دادن جان خود، در تعقیب اهداف بیان شده هستند، تبیین رضایت بخشی نیست. بسیاری از اعضای جامعه روشنفکری که خواه به علت تعهدات قوی اخلاقی یا رضایت روانی هزینه بالایی را پرداختند، ضعف فایده‌گرایی عقلانی را به عنوان ابزار تبیین همه کنشهای انسانی نشان داده‌اند.

تیلی می‌کوشد با اتکا به همبستگی گروهی و ساختار داخلی گروه بر این معضل فائق آید.^(۶۹) او از مفاهیم یکپارچگی (catness) که به هویت مشترک در یک گروه اشاره دارد) و شبکه‌بندی (netness) به معنای شبکه‌های داخلی یک گروه) به عنوان عوامل تعیین‌کننده سازمان‌گروه استفاده می‌کند. تراکم بیشتر شبکه‌های بین‌اشخاصی و

هویت مشترک در درون یک گروه توان تشکیلاتی و نیز همبستگی گروهی را افزایش می‌دهد. به نظر می‌رسد که تیلی بر آن است که افزایش همبستگی گروهی احتمال آن را که افراد منابع خود را در خدمت اهداف گروهی قرار دهند افزایش می‌دهد. این بدان معنا است که عضویت و همبستگی گروه به عنوان سازوکاری روانی عمل می‌کند که کنش جمعی را عقلانی جلوه می‌دهد. بدین ترتیب می‌توان تحمل هزینه را تابعی از بقای گروه دانست. این توضیح نیز حدود معضله را به شکل مطلوبی روشن نمی‌کند. تلاش برای یافتن کلیدهای راهنما در پویاییهای گروه، ایدئولوژی و اهداف گروهی را بار دیگر به حاشیه می‌رانند. به نظر می‌رسد که مقدر است تبیین خارج از چارچوب کنش بازیگر قرار گیرد. توسل به همبستگی گروهی و ساختار داخلی به عنوان پارامترهای علی، بازیگر را از بنیانهای ذهنی‌اش جدا می‌کند و بدین ترتیب او را وابسته به رویدادها و فرایندها می‌سازد.

با استفاده از واژگان تیلی می‌توان گفت که روشنفکران در انقلاب ایران بیشتر در معرض بسیج مقدماتی (preparatory) و تهاجمی (offensive)^(۷۰) بودند. این شکل از کنش متضمن مخاطره بالایی بود، زیرا مشارکت کنندگان بر سر دعاوی مانعة‌الجمع رقابت می‌کردند و در نتیجه، در معرض سرکوب شدید رژیم قرار داشتند. بدین ترتیب دولت از همه ابزارهای موجود استفاده می‌کرد تا عمل برای این گروه به شدت پرهزینه شود. تیلی بر آن است که پاسخ حکومتها به مخالفان سرکوب، تسهیل یا تحمل است که اینها نیز به نوبه خود تحت تأثیر قدرت مخالفان قرار دارد.^(۷۱) روشنفکران به عنوان بازیگری جمعی اهدافی را پیش می‌بردند که در تضاد بنیادین با منافع حکومت قرار داشت و، بنابراین، امکان تسهیل یا تحمل آن وجود نداشت. روشنفکران صرف نظر از میزان قدرتشان (احتمالاً تیلی بر آن است که آنان به نوعی قدرتمند بودند، اما با این استدلال همه مطالعات را به نوعی این همان‌گویی تبدیل می‌کند)^(۷۲) به شکل نظام‌مندی از رقابت بر سر قدرت حذف شده بودند. هزینه بسیار بالایی که روشنفکران باید برای بسیج و کنش جمعی می‌پرداختند، تمرکز سرکوب را در فرایند بسیج انقلابی تشدید کرد.

افزایش سطح سرکوب طی بسیج مقدماتی هزینه تخصیص منابع را افزایش

می‌دهد و بدین ترتیب مانع از کنش جمعی می‌شود. لازم است تیلی صورتبندی مجددی از مفهوم قدرت را نیز به معادله تبیینی خود اضافه کند. اگر چه روشنفکران در کل نمی‌توانستند در شرایطی که تحت سرکوب شدید بودند، منافع خود را بر منافع رژیم تفوق بخشند، اما نمی‌توان نتیجه گرفت که آنها بی‌قدرت بودند. سطح تعهد عناصر اصلی، حمایت اخلاقی و منابع مالی‌ای که در اختیار داشتند حاکی از قدرت آنهاست. من حتی برخلاف نظر تیلی معتقدم که رابطه میان قدرت و سرکوب در رژیم شاه، و در کل در رژیمهای اقتدار طلب، معکوس می‌شود. هر قدر گروه قدرتمندتر باشد و دعاوی آن با دعاوی دولت ناسازگارتر، لازم است میزان سرکوبگری دولت افزایش یابد. بدین ترتیب سرشت روابط باید از لحاظ نظری مورد مذاقه بیشتری قرار گیرد.

حاکمیت چندگانه و فروپاشی دولت

حاکمیت چندگانه، به عنوان نشانه اصلی وضعیت انقلابی، مفهومی مفید است که به خوبی بسیج گروههای چالشگری را بیان می‌کند که هدف از کنشهایشان - که مبتنی بر دعاوی ناسازگار با دعاوی جامعه سیاسی موجود است - تأسیس مجدد جامعه سیاسی است. واقعیت قدرت و سلطه در طول تاریخ به ما یادآور می‌شود که چالشگرانی که دعاوی‌ای انحصاری مطرح می‌کنند که با بقای جامعه سیاسی موجود مغایرت دارد، همیشه به اشکال مختلف وجود دارند. مسأله این است که چرا و تحت چه شرایطی این چالشگران فعال می‌شوند. (۷۳)

مدل تیلی که به لحاظ نظری چندان قادر به درک نقش ایدئولوژی و کاریزما در شکل‌گیری این گروهها نیست، طبعاً به چالشگرانی توجه می‌کند که در فرایند بسیج، دعاوی سازگار با نظم موجود را به دعاوی ناسازگار تبدیل می‌کنند. در مورد ایران، مهمترین چالشگران آنهایی بودند که از آغاز - صرف نظر از اینکه آغاز را ۱۳۳۲ بدانیم یا ۱۳۴۲ - ادعای مشروعیت مطلق می‌کردند. برخی از روحانیون که مجهز به جهان‌بینی موعودگرا بودند جامعه سیاسی بدیلی را مطرح می‌کردند که بنیان ساختار قدرت را نابود می‌ساخت.

به هر تقدیر تغییرات ساختاری به شکل‌گیری گروه‌ها و طبقات جدیدی منتهی شد که لزوماً هوادار اهداف چالشگران واقعاً رادیکال نبودند. طبقه متوسط جدید و طبقه کارگران صنعتی دو نمونه از این دست محسوب می‌شوند. این گروه‌ها اگرچه بخش عظیمی از جمعیت کشور را تشکیل نمی‌دادند، از نظر گسترش تعهداتی که به اهداف انقلابی بسط داده شد، اهمیت زیادی داشتند. سر نخ مسأله این بود که بسیج روحانیون و بازار همراه با حجم عظیم منابعی که در اختیارشان بود چتری به وجود آورد که طبقه متوسط جدید و طبقه کارگر صنعتی می‌توانستند تحت آن متشکل شوند. هر دو این طبقات تحت نظارت دقیق دستگاه اجبار دولت قرار داشتند و در نتیجه، فاقد ساختار تشکیلاتی مستقل لازم برای بسیج بودند. این گروه‌های چالشگر که بخشی از اقتصاد مدرن و محصول آن بودند بیش از سایرین برای بقای خود به دولت اتکا داشتند، اما در عین حال از شبکه وسیع انجمن‌های محلی و فرهنگی کاملاً جدا نبودند. بدین ترتیب، باید به ماهیت و گستره روابط میان این چالشگران جدید و بازیگرانی که به لحاظ اجتماعی از بنیان مستحکمی برخوردار بودند و عامل تداوم جنبش اعتراضی محسوب می‌شوند توجه داشت. وجود این شبکه‌ها بود که تعهد گروه‌های جدید را جلب می‌کرد. بنابراین، هر قدر این روابط مستحکمتر و به لحاظ بین‌الذهانی بهتر شکل گرفته بودند، ساختار همبستگی‌ای که به وجود می‌آوردند قوی‌تر بود.

اگر چه طبقه متوسط جدید و طبقه کارگر صنعتی دیر به فرایند انقلابی پیوستند، اما از اجزای اصلی ایجاد حاکمیت چندگانه بودند. آنها در مرحله‌ای وفاداری خود را به جنبش اعلام کردند که فشار بیشتری برای به زانو در آوردن دولت لازم بود. تعهد و وفاداری آنها مجموع منابعی را که مخالفان در اختیار داشتند گسترش داد. منبع اصلی که آنها در حمله خود علیه دولت مورد استفاده قرار دادند مهارت‌ها یا خودداری از آرایه مهارت‌هایشان بود. تعهد فی‌نفسه نمی‌تواند توازن نیروها را به نفع گروه‌های چالشگر تغییر دهد. تأثیر تعهدات بر منابع و استفاده از آنها است که اهمیت دارد. همان فرایندهایی که موجب بسیج سایر چالشگران اصلی شد تعهدات این گروه را، که دیرتر از سایرین به فرایند انقلاب پیوست، فعال کرد. تفاوت در میزان همسازی ایدئولوژی انقلابی با اعضای مختلف ائتلاف بود. چالشگران قوی‌تر با تعهدات قوی‌تر، چه بالقوه

و چه بالفعل، گروه‌هایی را آماج خود قرار می‌دهند که نسبت به اهداف تحول آفرین برای تغییر ماهیت و حدود تعهداتشان تعهد کمتری دارند. این مسأله اغلب از طریق کنش جمعی عینی که متضمن ایثارگری زیادی است حاصل می‌شود - هرچند که همیشه هم آگاهانه و عمدی صورت نمی‌گیرد.

از جمله سازوکارهای دیگری که بطور گسترده مورد استفاده قرار می‌گیرد جنگ اقناع (war of persuasion) است که در آن گروه‌هایی که از ترازنامه معتبرتری در مبارزه علیه بی‌عدالتیهای متصوره برخوردارند بر چالشگرانی که پیشینه چندان بارزی ندارند فایق می‌آیند. تیلی در تبیین پذیرش این دعاوی بدیل از سوی بخش وسیعی از جمعیت بر تغییرات ساختاری کلان و تأثیرات آن بر ساختار، حقوق، مزایا و اصول تکیه می‌کند. (۷۴)

در اینجا به نظر می‌رسد که او در تبیین این مسأله که چرا این تغییرات به کنش هدفمند عمدی طبقات مورد تهدید منجر می‌شوند از توفیق چندان بر خوردار نیست. به این علت است که من بر اهمیت نظامهای معنایی و شبکه‌های همبستگی مستقر در جامعه که گسترش و پذیرش دعاوی بدیل را تسهیل می‌کنند تأکید می‌کنم. این پیوند مهمی است میان تحول ساختاری، محرومیت نسبی و کنش جمعی مشارکت‌کنندگان متعهد. مشکل تیلی در بسیج منابع به شکل دیگری نیز متجلی می‌شود و آن تبیین نارسا از تغییر منش داعیان قدرتی است که در آغاز، دعاویشان با جامعه سیاسی موجود سازگار است، اما بعد دچار تحول می‌شوند.

تحلیل تیلی از چالشگران تحول یافته، مبهم و سطحی است. درست است که چنین تحولاتی قابل مشاهده‌اند، چون «ما می‌توانیم وقوع آنها را وقتی اعضای قدیمی موقعیتهای خود را در جامعه سیاسی از دست می‌دهند و از دسترسی چالشگران به قدرت جلوگیری می‌شود، ببینیم»، (۷۵) اما مسأله این است که چه سازوکارهایی این نیروها را تشویق به کنش جمعی می‌کنند و چگونه. (۷۶) چارچوب محدودی که مارکس ارائه می‌کند تا جایی که به طبقه متوسط جدید و طبقه کارگر صنعتی مربوط می‌شود کاملاً روشنگر است. فقر عینی ناشی از توسعه سرمایه‌داری برای شکل‌گیری خودآگاهی رادیکال ضروری است، اما به لحاظ زمانی و مکانی کافی نیست، زیرا

طبقات دیگر نظیر روحانیون و بازار بسیار زودتر از طبقات جدید التأسیس در کنش جمعی انقلابی وارد شدند. به همین دلیل است که من بر نظامهای معنایی که در طول تاریخ شکل گرفته‌اند و نارضایتی‌های عینی را به کنش جمعی مبتنی بر آگاهی طبقاتی تبدیل می‌کنند تأکید می‌کنم.

سرانجام، باید به علت نهایی حاکمیت چندگانه نیز پردازیم. نیروهای مسلح به عنوان ابزار متمرکز اصلی اجبار از نظر پویایی‌های وضعیت انقلابی بسیار اهمیت دارند. بسیاری از پژوهشگران^(۷۷) به درجات مختلف نیروهای مسلح را در مرکز چارچوبهای تبیینی خود قرار می‌دهند. ناتوانی یا بی‌اراده بودن دولت در درهم شکستن ائتلاف بدیل در ظهور حاکمیت چندگانه و سرانجام موفقیت جنبش انقلابی اهمیت زیادی دارد. فروپاشی نیروهای مسلح در انقلاب اسلامی ایران را می‌توان به پنج عامل زیر منتسب کرد.

اولاً، ۷۵ درصد از افراد ارتش را سربازان و وظیفه تشکیل می‌دادند. اینان خیلی زود از شلیک کردن به توده مردم، که بسیاری از اعضای خانواده‌هایشان هم در میان آنها بودند، سرباز زدند. سربازان وظیفه عمدتاً از خانواده‌های کارگری و طبقه متوسطی برخاسته بودند که در خیابانها تظاهرات می‌کردند. آنها هرگز پیوندهای خود را از دست ندادند و وقتی به آنها دستور داده می‌شد با استفاده از زور تظاهرات کنندگان را سرکوب کنند، آگاهیشان افزایش نیز می‌یافت. بدین ترتیب، یکی از متغیرهای اصلی در تبیین فروپاشی ارتش ترکیب طبقاتی آن است.

ثانیاً، تلاشهای عمدی مخالفان سازمان یافته برای تضعیف روحیه نیروهای مسلح نقش زیادی در از میان بردن انسجام آنها داشت. کسانی که به مطالعه انقلابها علاقمند هستند نباید سر نخ را در خود ارتش جستجو کنند، در عوض باید به تعامل استراتژیک و پویا میان نیروهای مسلح و شورشیان و نیز این مسأله که چگونه دو طرف از یکدیگر در مورد گروه‌بندی مجدد و اقدامات متقابل درس می‌گیرند توجه داشته باشند.

ثالثاً، صرف توان بالای بسیج توده‌ای طی سالهای ۵۷-۱۳۵۶ مهم بود. تظاهرات مصمم در خیابانهای تهران به سادگی تشکیلات نظامی را سردرگم کرد.

ارتش، به دلایلی که قبلاً متذکر شدم، اراده آن را نداشت که بخش عظیمی از مردم را به قتل برساند تا مخالفان ساکت شوند.

رابعاً، نقش شخص شاه حایز اهمیت بود. برخی از تحلیلگران توجه ما را به پویایی‌های روانی شخصیت او جلب کرده‌اند. شاه برخلاف تصویری که می‌خواست از خود فرافکند، مردی قوی نبود که بتواند بحرانهای عظیم را تحمل کند. تردید و تذبذب او ناشی از ساختار شخصیتی بود که نمی‌توانست در مواجهه با مخالفت گسترده با ثبات عمل کند.^(۷۸) این ویژگی شخصیتی و مخالفت گسترده علیه او به عزیمت وی از کشور منجر شد که فروپاشی نیروهای مسلح را سرعت بخشید.

خامساً، عوامل چهارگانه فوق به فروپاشی ساختار فرماندهی منجر گردید. در اوج بحران، واحدها در بی‌نظمی مطلق بودند و حتی اگر می‌خواستند، نمی‌توانستند در مقابل اغتشاشات و اکنش نشان دهند. سرانجام، به نظر می‌رسد که نیروهای مسلح دولتهای متکی یا وابسته (client) در رویارویی با بسیج توده‌ای داخلی بطور خاص آسیب پذیر هستند. رابطه خاص میان ایالات متحده و ایران به وضوح تصویری منفی از نیروهای مسلح فرا می‌افکند. بسیاری ارتش ایران را ابزار سیاست خارجی ایالات متحده می‌پنداشتند و این باعث تضعیف حمایت داخلی از آن می‌شد. بدین ترتیب، در این مورد متغیر خارجی شرایط بین‌المللی‌ای که وضعیت انقلابی در درون آن شکل گرفت در از میان بردن کنترل دولت بر قدرت نقش داشت. علاوه بر این، عوامل برون‌زا مانند سیاست حقوق بشر کارتر و علایم سردرگم کننده‌ای که به شاه داده می‌شد در تغییر موازنه قدرت میان دولت و چالشگران مؤثر بود. منظور از این تغییر موازنه افزایش کنترل چالشگران بر منابع بیشتر هنجاری و در نتیجه افزایش قدرت است.

از دست دادن بنیان حمایتی همراه با فروپاشی دستگاه اجبار زمینه را برای قبضه قدرت توسط انقلابیون فراهم کرد. این آغاز انتقال گسترده قدرت بود. روح اصلی تبیین ما را از ساختارگرایی کور دور می‌کند. به نظر می‌رسد که در هر مرحله از فرایند انقلابی، کنش جمعی هدفمند، ترکیب و تعهد ائتلاف انقلابی را گسترش می‌داد. کنش جمعی عمدی که ائتلاف انقلابی قدرتمندی را شکل داد و نیروهای مسلح را در هم شکست تحت تأثیر ایدئولوژی سازمان دهنده‌ای بود که عمیقاً در جهان اجتماعی

ساخته شده جای داشت. این پدیده که ویژگی انقلاب اسلامی ایران است پرسشهای نظری مهمی را پیش روی ما می‌گذارد که خود نیازمند تحقیق مستقلی است.

نتیجه‌گیری

در این مقاله برای تبیین تعامل میان ساختار و کارگزار از رهیافت چند علتی تیلی استفاده کرده‌ایم که سنتزی از تبیین‌های علی و معطوف به هدف ارایه می‌کند. تبیین ساختاری مجموعه‌ای از عوامل خارج از پارامترهای تصمیم‌گیری بازیگر را شامل می‌شود که برای انجام کنش محدودیت ایجاد یا آن را تسهیل می‌کند. تبیین معطوف به هدف به بازیگران فردی و جمعی و اینکه چگونه منافع و اهداف آنها موجب رفتارهای خاصی می‌شود می‌پردازد. مسأله این است که پیامدهای آتی که مشاهده‌گر خارجی باید منطقاً استنتاج کند به عنوان سازوکارهای علی عمل می‌کنند که کنش عمدی را به وجود می‌آورند. بدین ترتیب، تبیین معطوف به هدف به ما اجازه می‌دهد تأثیر ساختار انتخاب را بر محدودیتهای ساختاری تحمیل کنیم. به عبارت دیگر، اگرچه اثبات تجربی کنش اجتماعی معطوف به هدف دشوار است، اما همین کنش است که ساختارهای اجتماعی را پیوسته باز تأسیس می‌کنند.

نیروهای علی بلندمدتی که ارزش تبیینی چشمگیری در مورد ایران داشتند عبارت بودند از: ساختار دولت و شکل نوسازی از نظر گاهی کلان‌نگر، ماهیت دولت، رابطه آن با طبقات مختلف و موقعیت آن در فضای پرتنش بازار جهان سرمایه‌داری که راه را برای تبدیل نارضایتی از دولت به کنش جمعی هموار کردند.

من برای تبیین کنش هدفمند در تقارن خاص و مناسب تاریخی از مدل‌های جامعه سیاسی و بسیج تیلی استفاده کردم. مدل جامعه سیاسی نشان می‌دهد که چگونه چالشگران اصلی (روشنفکران، روحانیون، بازار، طبقه کارگر صنعتی و طبقه متوسط جدید) منابع خود را در تعقیب منافع مشترک بسیج کردند. مدل بسیج چارچوبی مفهومی است که عوامل تعیین‌کننده کنش جمعی را در لحظه اقدام تبیین می‌کند. براساس این مدل‌ها چنین استدلال کردم که کنترل روحانیون بر منابع هنجاری و مادی، آنها را به چالشگرانی بلامنازع تبدیل کرد. بازار، که دسترسی بیشتری به منابع مالی و

پیوندهای تاریخی با روحانیون داشت، قدرت نیروهای سنتی در رویارویی مستقیمشان با دولت را تقویت کرد. در عین حال از آنجا که شبکه‌های محلی روحانیون و بازار به لحاظ فرهنگی و اجتماعی جا افتاده بودند، دولت نمی‌توانست این نیروها را به شدت سایر مدعیان قدرت سرکوب کند. بنابراین، روحانیون توانستند رهبری ائتلاف شهری چند طبقه‌ای را با اتکا به قدرت اجتماعی خود به دست گیرند.

بسیج نیروهای رقیب تحت رهبری روحانیون به شکل‌گیری دعاوی‌ای منجر شد که با جامعه سیاسی مستقر سازگاری نداشت. این، آغاز ظهور وضعیت انقلابی بود. قدرت این دعاوی که با اهداف بسیج همخوان بود سطح تعهد را به شدت افزایش داد. طبقه متوسط جدید و طبقه کارگر صنعتی در این نقطه به بسیج توده‌ای پیوستند و یک ائتلاف مردمی چند طبقه‌ای را به وجود آوردند. شدت و گستردگی بسیج توده‌ای در این زمان همراه با ترکیب نیروهای مسلح باعث ناتوانی دستگاه قهر دولت شد و به برقراری حاکمیت دوگانه منتهی گردید. شکاف بازگشت ناپذیر در جامعه سیاسی و فروپاشی نیروهای مسلح آخرین مرحله بسیج انقلابی، یعنی قبضه قدرت دولت، را به وجود آورد.

یادداشت‌ها

1. Perez Zagorin, " Theories of Revolution in Contemporary - Historiography, *Political Science Quarterly*, vol. 88,1 (March 1973), p.24.

2. John Dunn, *Modern Revolutions : An Introduction to the Analysis of a Political Phenomena*, (Cambridge : Cambridge University Press, 1972), pp.1-2.

3. Perez Zagorin, " Prolegomena to the Comparative History of Revolution in Early Modern Europe ", *Comparative Studies in Society and History*, vol.18 ,2 (1976), pp.151-74.

4. *Ibid.*, p.156.

۵. برای بحثی جالب در مورد توجیحات هنجاری و تحلیلی که برای تفکیک میان انقلاب و ضد

انقلاب به کار گرفته می‌شوند، ر.ک:

Arno Mayer, *The Dynamics of Counter-Revolution in Europe 1870-1956* (New York : Harper and Row, 1971).

مایر بر آن است که فاشیسم نمونه بارز ضد انقلاب در جهان هنجاری است، حال آنکه در سطح نظری باید مانند سایر انقلابهای قرن بیستم، آن را نیز انقلاب تلقی کرد.

6.Charles Tilly, *From Mobilization to Revolution* (London : Addison-Wesley, 1978), p.7.

7.*Ibid.*, p.6.

8.*Ibid.*, p.48.

9.Charles Tilly, *As Sociology Meets History* (New York : Academic Press, 1981).

10.Tilly, *From Mobilization...* , p.52.

11.*Ibid.*, p.56.

12.*Ibid.*, pp.54-55.

13.*Loc.*, *cit.*

14.*Ibid.*, p.191.

15.*Ibid.*, p.200.

16.*Loc.*, *cit.*

17.*Ibid.*, p.193.

18.*Ibid.*, pp.211-212.

19.*Ibid.*, p.220.

20.Farhad Kazemi, *Poverty and Revolution in Iran* (New York : New York University Press, 1980), pp.35-36.

21.A. K. S Lambton, *The Persian Land Reform, 1962-1966*. (Oxford : Clarendon Press, 1969), pp.206-294.

22.Afsaneh Najmabadi, " Iran's Turn to Islam : from Modernism to Moral Order ", *The Middle East Journal*, vol.41,2 (Spring 1987), p.169.

مقاله فوق بحث جالبی در مورد مداخله دولت در سه سطح متفاوت مبادله، تولید و انگیزش مالی دارد.

23. Robert Looney, *The Economic Origins of the Iranian Revolution* (New York : Pergamon Press, 1982), p.47.

24. *Ibid.*, p.50.

25. Najmabadi, *op.cit.*, p.167.

26. Eric Hoogland, *Land and Revolution in Iran, 1960-1980* (Austin : University of Texas Press, 1981), Ch. 5 and Najmabadi, *op.cit.*, p.168.

۲۷. سازمان برنامه و بودجه، سالنامه آماری ۱۳۵۶، ص ۳۷.

28. *UN Statistical Yearbook*.

29. F. Fesharaki, *Development of the Iranian Oil Industry* (New York : Praeger Publishing, 1976).

۳۰. برای بررسی دقیق داده‌های مربوط به برنامه‌های توسعه ر.ک:

Ervand Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions* (Princeton : Princeton University Press, 1982), pp.426-35.

۳۱. برای تحلیل عمیق از داده‌های مربوط به روند صنعتی شدن و سایر برنامه‌های بلند پروازانه

توسعه ر.ک:

Thomas Walton, " Economic Development and Revolutionary Upheavals in Iran ", *Cambridge Journal of Economics*, vol.4 (1980), pp.271-42.

32. Abrahamian, *op.cit.*, p.431.

33. Homa Katouzian, *The Political Economy of Modern Iran : Despotism and Pseudo-Modernism, 1926-1979* (New York : New York University Press, 1981), p.286.

34. Abrahamian, *op.cit.*, p.435.

35. Mark J. Gasiorowski, *U.S. Foreign Policy and the Shah : The Building of a Client State*, (Ithaca: Cornell University Press, 1991), pp.152-153.

گازپوروسکی با برخی عوامل سیاه که اطلاعات دست اولی در مورد ساواک داشتند مصاحبه کرده است.

۳۶. باید توجه داشت که بیشتر مطالعات در مورد ساختار طبقاتی در ایران داده‌های خود را بر اساس مقولات شغلی گرد می‌آورند، اما از این طریق نمی‌توان جوهر مفهوم طبقه را دریافت. بنابراین، هر نوع بحث در مورد ساختار طبقاتی به عنوان مفهومی جامعه‌شناختی که فراتر از قشربندی شغلی برود متضمن نوعی استقرا است.

37. Ahmad Ashraf, *Iran : Imperialism, Class and Modernization from Above*, Ph.D. Dissertation, (The New School for Social Research, 1971), p.262.

۳۸. برای بحث در مورد این خانواده‌ها و پیشینه آنها و اینکه چگونه توانستند در کار خود موفق شوند ر.ک:

Hossein Bashiriyeh, *State and Revolution in Iran* (London : Croom Helm, 1984), pp. 40-41 and Abrahamian, *op.cit.*, p.432.

۳۹. اصطلاح تقریباً غیر قابل برگشت برای رعایت احتیاط است. تنها مقطعی که این روند در آن با توقف روبه‌رو شد طی جنگ دوم جهانی بود که اقتدار دولت مرکزی بسیار ضعیف شده بود.

۴۰. مفهوم دولت رانتیه را نخستین بار حسین مهدوی مطرح کرد که مطالعه ممتاز او در مورد ایران به یکی از موارد مرجع در بررسی سایر صورتبندیهای دولت رانتیه تبدیل شده است.

41. Nikki R. Keddie, " Comments on Skocpol ", (1982) *Theory and Society* vol., 11, No.3 (1982), pp.285-291; Eqbal Ahmad, " Comments on Skocpol ", pp.293-300.

42. Tilly, *From Mobilization...*, p.81.

43. *Ibid.*, p.54.

44. *Ibid.*, p.67.

45. Anthony Oberschall, *Social Conflict and Social Movements* (Englewood Cliffs, N. J. : Prentice-Hall, 1973).

46. William A. Gamson, et. al, *Encounters with Unjust Authority*

(Homewood, IL. : The Dorsey Press, 1982).

47. Michael Fischer, *Iran : From Religious Dispute to Revolution* (Cambridge, MA. : Harvard University Press, 1980) p.13.

48. Snow and Benford, *op.cit.*, p.140.

۴۹. اسنو و بنفورد سه عامل مؤثر در هماهنگی چارچوبهای کنشهای جمعی را مشخص می‌کنند که عبارتند از اعتبار تجربی، تقارن با تجارب، و تمرکز ایده‌ای (ideational centrality) امانت روایی (narrative fidelity). به نظر آنها اعتبار تجربی بنیان مشهود برای دعاوی پیش‌بینی‌کننده چارچوب اصلی است.

۵۰. من به تبعیت از فریدمن و مک‌آدام از مفهوم هویت جمعی برای ارجاع به اظهار نظر فرد در مورد منزلت به علاوه وابستگی گروهی استفاده می‌کنم که هر دو فراتر از برداشتهای ذره‌گرایانه از کنش عقلانی فرد هستند. بنا بر استدلال این دو هویت‌های جمعی به عنوان مشوق‌های گزینشی مشارکت عمل می‌کنند.

51. Sidney Tarrow, " Mentalities, Political Cultures, and Collective Action Frames : Constructing Meaning through Action ", in Aldon D. Morris and Carol McClurg Mueller, eds., *Frontiers of Social Movement Theory*, (New Haven: Yale University Press, 1992).

52. Gamson, *op.cit.*; Obershale, *op.cit.*; John D. Macarty and Mayer N. Zald, " Resource Mobilization and Social Movements : A Partial Theory ", *American Journal of Sociology*, vol. 82 (1977), pp.1212-41.

۵۳. ارجمند بر آن است که تا سال ۱۳۵۳، ۳۲۲ مرکز از نوع حسینیه برای گرامی داشت شهادت امام حسین(ع) و سایر رویدادهای مذهبی در تهران، ۲۰۵ مرکز در خوزستان و ۷۳۱ مرکز در آذربایجان وجود داشت. علاوه بر این، بیش از ۱۲/۳۰۰ انجمن مذهبی تنها در تهران فعالیت داشتند که اکثر آنها بعد از سال ۱۳۴۴ تشکیل شده بودند. ر.ک.:

Said Amir Arjomand, *The Turban for the Crown : The Islamic Revolution in Iran* (New York : Oxford University Press, 1988), p.92.

54. Hamid Algar, " The Oppositional Role of the Ulama in the

Twentieth-Century Iran, " in Nikki R. Keddie, ed., *Scholars, Saints, and Sufis : Muslim Religious Institution Since 1500*, (Berkeley and Los Angeles : University of California Press, 1972), p. 243.

55. Fischer, *op.cit.*, p.117.

۵۵. یکی از رهیافت‌های پارادایم بسیج منابع دیدگاه مدیران خلاق می‌باشد که معتقد است جنبش‌های جدید اجتماعی در خیزش و سازماندهی متکی بر نیروهای حرفه‌ای و آموزش دیده هستند که همچون تکنسین‌ها و مدیران در برنامه ریزی و هدایت جنبش بسیار مؤثر هستند. این گونه افراد در دهه هشتاد میلادی به استخدام جنبش‌های مختلف در آمده و غالب اوقات عناصری بومی و جوشیده از درون خود جنبش نبودند.

۵۶. ارجمند بر آن است که ایشان تا نیمه دهه ۱۳۵۰ بیش از ۵۰۰ مجتهد تربیت کرده بودند. پیش از تعبید ایشان در سال ۱۳۴۳، ۱۲۰۰۰ طلبه در کلاسهای درس ایشان شرکت داشتند. به نقل از:

Arjomand, *op.cit.*, p.98.

57. Anthony Obershall and Lee Farris, " The 1960 Sit-ins : Protest Diffusion and Movement Take-off ", Paper Delivered at Eastern Sociological Meetings, March 16 Philadelphia, Pennsylvania.

58. McCarthy and Zald, *op.cit.*

59. E. Shils, *The Intellectuals and the Powers and Other Essays* (Chicago : University of Chicago Press, 1972).

۶۰. این تمثیل اشاره به برخی نظریات روانشناسانه دارد که انقلاب و جنبش‌های اجتماعی را فارغ از هدفمندی عقلانی می‌داند و بروز چنین پدیده‌هایی را به جوشیدن آب که ناگهان آشکار می‌شود تشبیه می‌کنند. به عبارت دیگر، نظریاتی که کنش جمعی را دفعی و فاقد عنصر خودآگاهی جمعی و فردی می‌دانند. برای توضیح بیشتر بنگرید به:

Maurice Pinard and Richard Hamilton, " Intellectuals and Leadership of Social Movements : Some Comparative Perspectives ", in Louis Kriesbury, ed., *Research in Social Movements, Conflict and Change*, vol. 11. (Greenwich, Conn : J.A.I. Press, 1982).

61. Doug McAdam, " Tactical Innovation and the Pace of Insurgency ", *American Sociological Review* 48 (1988), pp.735-54.

62. Tilly, *From Mobilization....*, p.58.

63. *Ibid.*, p.60.

64. David Snow et.al " Ideology Frame Resonance and Participant Mobilization ", in Bert Klandermans et.al., es., *From Structure to Action : Comparing Social Movement Research Across Cultures*, (International Social Movement Research, 1988) vol. 1.

65. David Snow and Robert Benford, " Master Frames and Cycles of Protest, " in Aldon D. Morris and Carol McClung Mueller, ed. *Frontiers in Social Movement Theory*. (New Haven : Yale University Press 1992).

66. *Ibid.*, p.137.

67. John Wilson, *Introduction to Social Movements* (New York : Basic Books).

۶۸. غیر از اثر فوق برای تحلیل مشروح کارکردهای ایدئولوژی و اینکه چگونه ایدئولوژی بازیگر را در جهانی که به لحاظ علی قابل درک است قرار می دهد، رک:

Snow and Benford, *op.cit.*, pp.200-202.

69. Mancur Olson, *The Logic of Collective Action* (Cambridge, Mass : Harvard University Press, 1968).

70. Tilly, *From Mobilization....*, p.62-64.

بسیج تهاجمی به آن بسیج از بالا به پایینی ای اطلاق می شود که گروهها با استفاده از فرصتهای پیش آمده منابع خود را جهت دسترسی به منافع خاصی بسیج می کنند. بسیج مقدماتی، که از همه بیشتر خصوصیت بالا به پایین دارد، در مورد گروههایی صادق است که در انتظار فرصتهای آینده منابع خود را جهت تحقق منافع خاصی بسیج می کنند. سومین نوع، بسیج دفاعی نام دارد و گروههایی که تحت فشار رقبای خود قرار می گیرند از آن نوع جهت مقابله و رسیدن به منافع خاصی استفاده می کنند. جهت بررسی این گونه شناسی رجوع کنید به:

Tilly, *From Mobilization...*, pp.74-75. & Eric Wolf, *Peasant Wars of the Twentieth Century* (New York : Harper Row, 1964).

71. *Ibid.*, p.74.

72. *Ibid.*, pp.99-100.

۷۳. تیلی در توصیف تعارض میان دو گروه بر سر منافع خاص خود، قدرت را به عنوان میزان موفقیت هر گروه در حفظ منافع خود در مقابل دیگری تعریف می‌کند، ر.ک:

From Mobilization..., p.115

74. Tilly, *From Mobilization...*, p.202.

75. *Ibid.* pp.206-208.

76. *Ibid.*, p.203.

۷۷. تیلی به استدلال مارکس در این مورد که سرمایه‌داری صنعتی باعث می‌شود طبقات تازه تأسیس دعاوی خود را مطرح کنند اشاره می‌کند. این طبقات به واسطه روابط ذاتی که با شیوه تولید سرمایه‌داری دارند رادیکال می‌شوند. البته مارکس در وهله نخست ذهن مشغول فقر طبقه کارگر بود. او با وجود نادیده گرفتن برخی از نوآوری‌های سرمایه‌داری پیشرفته، در کل، در مورد اطمینان به تشکیل آگاهی انقلابی در میان طبقات جدید حق داشت.

78. Theda Skocpol, *States and Social Revoultions* (Cambridge : Cambridge University Press, 1979); Tilly, *From Mobilization...*; D. E. H Russell, *Rebellion, Revolution and Armed Forces : A Comparative Study of Fifteen Countries With Special Emphasis on Cuba and South Africa* (New York : Academic Press, 1974).

79. Marvin Zonis, " Iran : A Theory of Revolution From Accounts of the Revolution ", *World Politics*, vol. 35, pp.586-606.